

بنام خدای معلولان و موفق ها

معلولیت و موفقیت (جلد چهارم)

محمد نظری گندشمین

کارشناس ارشد روانشناسی



فهرست مطالب:

- 1 اعتماد به نفس عاملی حیاتی در زندگی معلولان
- 2 دختر معلولی که عروسک می سازد
- 3 دختر معلول رئیس شورای شهر شد
- 4 زندگی باور نکردنی صنم؛ دختر معلول ایرانی!
- 5 زندگی شگفت انگیز الهام بخش
- 6 زنان معلول تبعیض و پندارهای کلیشه ای
- 7 شنا شیرجه در شادابی است
- 8 هنر بازم شرمسار معلولیت شد / گزارشی جالب از خواهران هنرمند
- 9 آبشار پنجه طلایی به مشکلات زندگی
- 10 هانیه عرب
- 11 داستان موفقیت دختری که دست نداشت
- 12 دختر ایرانی که همه را متعجب ساخت
- 13 گفت و گو با نویسنده ی جوان دارای معلولیت
- 14 عشق هیچ محدودیتی نمی شناسد!
- 15 قهرمان عرصه زندگی
- 16 معلول چالشگر
- 17 مصاحبه با یک زن قطع نخاع که روی پاهای خودش می ایستد
- 18 عکسهای پارالمپیک تابستانی 2012
- 19 "معلول" کسی است که قدرت تفکر، تغییر و تلاش ندارد
- 20 کارآفرین معلول شهرستان خداآفرین
- 21 مهدیه مبینی معلول جسمی حرکتی که از ترحم های بی جا گلایه دارد
- 22 معلولان موفق ایرانی حجت اله یوسفی
- 23 معلولیت جسمی سبب قدرت روح میشود
- 24 امید به زندگی
- 25 تصاویر از فشن مخصوص افراد معلول و ناتوان جسمی و ذهنی

اعتماد به نفس عاملی حیاتی در زندگی معلولان

زندگی فراز و نشیب های بسیاری دارد؛ لحظه ای شاد و لحظه ای غمگین، لحظه ای امیدوار و لحظه ای نومید. بارها اتفاق افتاده که فرد بعلت داشتن مشکلات زیاد، از زندگی و داشتن لحظاتی توام با آرامش بی نصیب مانده است. هر انسانی هدفی دارد و برای رسیدن به اهداف متعالی خود در تلاش است. من ، شما، دیگری و کلا " همه ما به نحوی برای داشتن یک زندگی راحت و سرشار از آرامش در تلاش و تکاپو هستیم. در دنیای امروز مشکلات روحی - روانی بسیار حاد و طاقت فرسا شده است، تمامی افراد جوامع مختلف به نحوی درگیر مشکلات روحی- روانی، افسردگی، نومیدی و هرگونه مشکل خاص خود هستند. حال در این بین افرادی نیز هستند که علاوه بر مشکلات روحی، مشکلات جسمی و حرکتی نیز دارند. آری معلولان علاوه بر تمامی مشکلات و حوادث زندگی، مشکلات جسمی را نیز تحمل می کنند. همین نکته مهم ترین مبحث در مورد اعتماد به نفس و تقویت روحیه برای ادامه زندگی است. اگر فرد معلول روحیه زندگی کردن و امید خود را از دست بدهد نمی توان توقع داشت که زندگی سالم و سرشار از آرامشی داشته باشد.

معلولان دو دسته هستند: معلولانی که از ابتدای زندگی به علت مسائل مختلف ژنتیکی و کمبود مواد معدنی و ویتامین ها در بدن مادر دچار معلولیت های مختلفی شده اند. دسته دیگر معلولانی که در طول عمر و زندگی خود بنابر حوادث مختلف، تصادفات، برخی بیماری ها و عوارض گوناگون دچار معلولیت و نقص عضو می شوند. ما شاهدیم که تمامی معلولان طی مدتی از زندگی و عمر خود دچار مشکلات روحی - روانی و افسردگی های خاصی می شوند. اما در این بین لازم است معلولانی که با تمام قواء حس تلاش و حرکت های بسزایی داشته اند را نادیده بگیریم.

حال باید دید در این بین چه کسانی می توانند نقش موثر و مفیدی در تقویت اراده و داشتن روحیه مناسب و حس اعتماد به نفس برای این قشر داشته باشند.

اولین و مهم ترین کسی که می تواند نقش بسیار موثری در این امر داشته باشد خود فرد معلول است که به نوعی مشکل جسمی و حرکتی دارد. اگر فرد معلول خودش را قبول داشته باشد و روحیه مناسب و امید به زندگی را در خود تقویت کند هیچگونه مشکلی نمی تواند مانع پیشرفت و موفقیت او شود.

البته گاهی اوقات مسائل و مشکلات مختلف دست به دست هم داده و در تضعیف روحیه فرد معلول موثر واقع می شوند. بعنوان مثال نگاه های مردم، دید غلط جامعه نسبت به افراد معلول، حس ترحم دیگران، مشکلات زندگی و معضلات رفت و آمد، کمبود امکانات رفاهی و مناسب برای این قشر از جامعه و همه اینگونه مشکلات و عوامل که قسمت عمده ای از زندگی معلولان را شامل می شود موجب کاهش اراده و تضعیف روحیه فرد می شوند

در درجه دوم خانواده فرد معلول می تواند نقش موثری در تقویت اراده و روحیه فرد داشته باشد. اگر خانواده بین فرزند معلول و غیرمعلول خود تفاوت قائل نشود و به دور از هر گونه ترحم و دلسوزی سعی در استقلال فرزند خود داشته باشد می توان امیدوار بود که فرد معلول در زندگی شخصی و آینده خود بسیار قوی و غیر قابل شکست حاضر شود.

دسته دیگر، دوستان و همسالان فرد معلول هستند. طی دوران تحصیلی، دانشگاه، امور شغلی، تفریحی و تمامی مراحل زندگی، همسالان و دوستان افراد معلول می توانند نقش موثری در زندگی آنها داشته باشند. چه بسیار افرادی که به خاطر داشتن دوست و هم صحبت خوب و مفید، به زندگی امیدوار شده اند و تمامی سختی ها را به جان خریده اند تا پایه پای دوستان خود برای داشتن آینده ای روشن تلاش کنند.

درک متقابل و فرق قائل نشدن میان افراد باعث می شود که فرد معلول همپای دیگران تلاش کند و با تمامی مشکلات اعم از جسمی و روحی و روانی بجنگد، اما آیا همه افراد بدین امر مهم و وظیفه انسانی خود عمل می کنند؟ آیا تمامی افراد جامع سعی می کنند لاقبل لحظه ای هم که شده خود را به جای فرد معلول حس کنند؟ آیا سعی می کنند با در نظر گرفتن شرایط خاص این دسته افراد، مشکلات رفت و آمدی و شرایط زندگی آنها را تجسم کنند؟

آیا افراد به این نکته توجه می کنند که خدایی ناکرده شاید روزی چنین حوادث خاصی برای آنها نیز اتفاق افتد؟ آنگاه چه توقعی از افراد دیگر و جامعه ای که در آن زندگی می کنند خواهند داشت؟ آیا افراد جامعه درک می کنند که نقص عضو و معلولیت، محرومیت نیست بلکه محدودیت است.

دسته بعدی مسئولان و مجریان امور هستند. اگر مسئولان و مجریان هر جامعه ای برای حضور معلولان در بین اجتماع مردم تلاش کنند بطور حتم راهکارهای مختلفی نیز برای حل مشکلات به وجود خواهد آمد. اما در این بین تنها سازمان بهزیستی مسئول تمامی اوامر نیست بلکه تک تک افراد جامعه مسئول اجرای امور هستند. از بین بردن مشکلات مختلف معلولان تنها مختص قشر خاص و سازمان خاصی نمی شود. معلولان هم عضوی از اجتماع عظیم مردم هستند و بعلت داشتن شرایط جسمی خاص نیازمند سرویس دهی های خاصی نیز هستند.

داشتن روحیه مناسب، شاد و اراده ای محکم و قوی مستلزم دیدگاه روشن بینانه اجتماع است. وقتی فرد معلولی شروع به تلاش و تکاپو برای ساختن آینده ای روشن برای خود و جامعه می کند، اگر افراد مختلف و خانواده ها و تمامی اقشار جامعه مدام کمبودها و نواقص جسمی او را گوشزد کنند آنگاه دیگر نمی توان امیدوار بود که عاقبت جامعه معلولان به سرانجامی شیرین و دلپذیر برسد.

همه ما به حقیقت افراد معلول و با استعدادی را دیده ایم که درخشیده اند و مقام های بسیار باارزشی برای کشورمان کسب کرده اند. پس در اینکه می توان روی معلولان حساب کرد شکی نیست. اما در این بین برمی گردیم به اراده و روحیه خود افراد معلول. آیا یک فرد معلول اعم از جسمی و حرکتی می تواند آن قدر به خود و اراده خود ایمان داشته باشد که حتی مشکلات نیز نتواند در تضعیف روحیه اش موثر باشد؟ البته که می تواند، اما رسیدن به این مرحله از اراده نیازمند عزمی راسخ و پشتکاری عظیم است.

معلول اگر خود را قبول کند و به خدای خود ایمان داشته باشد و مطمئن باشد که به همه چیز خواهد رسید پس مشکلات و فراز و نشیب ها نمیتواند مانع رسیدن به اوج قله های خوشبختی و موفقیت شود. اگر از خداوند یاری بخواهیم و عزم خود را جزم کرده و حرکت کنیم همچنین به داشتن آینده ای درخشان امیدوار باشیم دیگر دلیلی برای یاس و نومیدی نخواهد ماند.

در این بین افرادی که بر اثر ضایعات نخاعی ناشی از حوادث و عوامل مختلف دچار معلولیت جسمی و حرکتی شده اند مستلزم شرایط ویژه و رسیدگی های موثرتری هستند. فردی که از ابتدای زندگی سالم بوده و بعد از مدتی در اثر حادثه یا تصادف یا هر گونه معضلی دچار معلولیت میشود. برای وفق دادن روحیه خود با شرایط ایجاد شده نیاز به زمان بیشتری دارد.

قبولاندن شرایط جدید و عادت کردن به معلولیت مورد نظر، برای فردی که دچار آسیب نخاعی شده است بسیار مشکل تر از فردی است که از ابتدای زندگی معلولیت داشته است. این امر نکته بسیار حادی است. روان شناسان و جامعه شناسان نیز برای یافتن راه حل های مناسب در تلاشند. اما باز هم اراده خود فرد مهم ترین و بارزترین نکته اساسی برای قبول کردن و وفق دادن شرایط است.

سرنوشت دست خودماست و خداوند ما را مختار آفریده، اگر بخواهیم میتوانیم با هر نوع شرایطی زندگی کنیم و برای داشتن یک زندگی آرام، شکرگزار پروردگاران باشیم. همینطور اگر نخواهیم شرایط را قبول کنیم، میتوانیم زندگی را بر خود و اطرافیان تلخ کرده و در انزوا و تنهایی، آینده خود و خانواده مان را تباه کنیم. لذا قبول کنیم که زندگی ادامه دارد و ما نیز عضوی از قشر عظیم اجتماع هستیم و حق زندگی و نفس کشیدن داریم. آنگاه اگر برای رسیدن به نقطه های روشن و فتح آسمان خوشبختی تلاش کنیم، باید مطمئن باشیم که جامعه نیز یاری مان خواهد کرد.

مطمئن باشیم که موفق خواهیم شد زیرا هر لحظه و همه جا خداوند یاریمان می کند. لبخند بزنیم و شاد باشیم که زندگی از آن بندگان است. به امید روزی که همه ما انسان ها اعم از معلولان و غیرمعلولان به اوج قله های خوشبختی و سعادت دنیوی و آخروی برسیم.

اگر فرد معلول خودش را قبول داشته باشد و امید به زندگی را در خود تقویت کند هیچگونه مشکلی نمی تواند مانع پیشرفت و موفقیت او شود.

منبع : مقاله " اعتماد به نفس عاملی حیاتی در زندگی معلولان " -تهیه کننده : فرزانه حبوطی -روزنامه همشهری - بخش جامعه - سه شنبه 15 بهمن ماه 1387

آخرین شب پاییز فریبا معصومی چگونه گذشت؟ دختر معلولی که عروسک می سازد



فریبا معصومی معلول هنرمند و با روحیه ای است که با توجه به وضعیت جسمی که دارد به کارهای هنری چون پولک دوزی، کاموا بافی، عروسک سازی، نقاشی، گل سازی و مشغول است.

شبکه ایران / نداسیجانی : فریبا معصومی معلول هنرمند و با روحیه ای است که با توجه به وضعیت جسمی که دارد به کارهای هنری چون پولک دوزی، کاموا بافی، عروسک سازی، نقاشی، گل سازی و مشغول است. وی به اتفاق والدین در یک منزل مسکونی و قدیمی در روستای شولم شهرستان فومن زندگی می کند. خانواده فریبا بی سواد و کشاورز بوده و برای تامین هزینه های معیشتی روزمره، والدین او زیر پوشش سازمان بهزیستی هستند.

رضا بامداد اصل، رئیس گروه مشاورین جوان سازمان بهزیستی کشور در گفتگو با شبکه ایران درباره کمک هایی که تا به امروز سازمان بهزیستی به فریبا معصومی داشته است گفت: به لطف شما خبرنگاران از حضور فریبا معصومی در یکی از روستاهای وابسته به

شهرستان فومن مطلع شدیم. وضعیت معلولی که در تقسیم بندی های سازمان بهزیستی معلول جسمی حرکتی شدید تلقی می شود. وی افزود: با توجه به وضعیت جسمی فریبا معصومی به لطف خدا وی دارای روحیه بسیار خوبی است.

بامداد اصل اظهار داشت: امسال در آخرین روز پاییز یعنی "شب یلدا" تصمیم گرفتیم به نمایندگی از ریاست سازمان بهزیستی و به اتفاق مدیران کل استان گیلان و همچنین رئیس سازمان بهزیستی شهرستان فومن شب یلدا را در کنار فریبا معصومی و خانواده عزیزش باشیم. احساس می کنم در دولت خدمتگزار و در این شب یلدا می توانیم به عنوان نماینده ریاست سازمان یا هر عنوان دیگری در کنار معلولین مثر ثمر باشیم.



وی گفت: زمانیکه به منزل ایشان رفتیم و وضعیت فریبا معصومی را دیدیم تصمیم گرفته شد تمامی آثار هنری و دستی وی را خریداری کنیم. البته 2 برابر قیمت پیشنهادی ایشان. همچنین دستور تسریع در ساخت مسکن ایشان را نیز پیگیری نمودیم. رئیس گروه مشاورین جوان اظهار داشت: بخاطر علاقمندی فریبا معصومی به نمایش و عرضه آثار هنری اش سازمان بهزیستی متعهد شده است تا با ساخت منزلی برای وی،

فریبا معصومی بتواند تمامی آثار هنری اش را در قالب یک گالری به نمایش بگذارد و عرضه کند. اما از آنجا که ساخت منزل ایشان را برادرش بر عهده گرفته است امیدواریم تا پایان فروردین ماه منزل ایشان تعمیر و ساخته شود. بامداد اصل افزود: از دیگر درخواستهای فریبا از سازمان بهزیستی سفر به مشهد مقدس بوده است که بحمدالله سازمان موافقت کرد و ایشان را به همراه پدر و مادرش با هواپیما به مشهد مقدس اعزام کردند.

وی ادامه داد: همچنین در قالب های مختلف کمک هزینه هایی از جمله پرداخت 2 میلیون تومان وام اشتغال و یا پرداخت 4 میلیون تومان در قالب طرح آفتاب انجام شده است. لازم به ذکر است در فواصل مختلف که به منزل ایشان رفته بودیم تمامی آثار هنری ایشان به ارزشهای 500 و 800 هزار تومان خریداری شده است.

رئیس گروه مشاورین جوان سازمان بهزیستی کشور افزود: از دیگر الویت های سازمان که توسط ریاست محترم سازمان بهزیستی ابلاغ گردیده و به عنوان یکی از دغدغه های جدی دکتر همایون هاشمی، رئیس سازمان بوده حضور مداوم و پیوسته مدیران سازمان در مناسبت های مختلف در کنار معلولین و خانواده های تحت پوشش این سازمان می باشد.

رئیس گروه مشاورین جوان سازمان بهزیستی کشور در پاسخ به این سؤال که چرا برای تمامی معلولین کشور اینچنین نمایشگاهی بر پا نمی شود گفت: با تدبیر ریاست محترم سازمان بهزیستی، طبقه همکف این سازمان به گونه ای تجهیز و طراحی شده است که مددجویان عزیز می توانند از این فروشگاه برای عرضه محصولات و آثار خود استفاده کنند.

وی افزود: در نظر داریم با توجه به شرایط ادارات کل استان و فضایی که در آنجا طراحی شده است فروشگاه ها و نمایشگاه هایی را در آنجا راه اندازی کنیم تا مددجویان روستا و شهرستان ها نیز بتوانند آثار هنریشان را به راحتی به نمایش و در معرض بازدید مردم

قرار دهند. _____
بامداد اصل از راه اندازی یک سایت ویژه نمایش آثار هنری مددجویان خبر داد و گفت:
تصمیم داریم به پیشنهاد دوستان در فضای مجازی با قرار دادن لینکی در سایت سازمان
بهزیستی کشور هنرمندان مددجو بتوانند با ارائه شناسنامه کاری خودشان آثار هنری خود
را به نمایش بگذارند تا بتوانیم برای هر کدامشان در فضای مجازی خانه ای را در نظر
بگیریم.

فربیا معصومی 27 ساله ساکن روستای صالح سرا شولم از توابع شهرستان فومن حدود 11
سال است که با کمترین امکانات و در اوج معلولیت به خلق اثری با ارزشهای هنری
میپردازد.

دختر معلول رئیس شورای شهر شد

رئیس شورای شهر دلند گفت: بسیاری از معلولین به دلیل نداشتن شغل و هزینه‌های رفت و آمد حتی قادر به شرکت در کلاس‌های آموزشی نیستند که همین امر منجر به منزوی شدن معلولین می‌شود.

صراط: به مناسبت ولادت حضرت معصومه (س) و روز دختر به سراغ یکی از دختران موفق برجسته و توانمند و اولین دختر معلولی در ایران که در انتخابات چهارمین دوره شوراهای اسلامی شهر و روستا شرکت نموده و بعنوان رییس شورای شهر دلند یکی از شهرهای رامیان به فعالیت مشغول است.

مشروح گفتگوی خبرنگار ما با این دختر معلول موفق که مادر او نیز ما را در این گفتگو همراهی کرد، در زیر آورده شده است.



* کمی از وضعیت خودت برایمان بگو؟

لیلا برزمینی متولد 1360، فرزند اول از یک خانواده 9 نفره، کارشناسی ارشد مطالعات منطقه خاورمیانه (شمال آفریقا) دارای معلولیت جسمی - حرکتی مادرزادی که در حال حاضر با مساعدت و اعتماد مردم رییس شورای شهر دلد هستم تا توانایی های خود را به عرصه ظهور برسانم.

*از چه زمانی و چگونه متوجه بیماری شدید و چگونه با آن کنار آمدید؟

از 5-6 سالگی متوجه معلولیتم شدم و چون از ابتدا جراحی های متعددی داشتم بعد از هر جراحی لحظه شماری می کردم که دوره استراحت تمام شود و من هم مثل بقیه دوستانم بدوم و راه بروم و لی این اتفاق نیفتاد و من هیچوقت ناراحتیم را به زبان بیان نمی کردم.

هنگام بازی با هم سن و سال های خودم بازی هایی که نیاز به تحرک و دویدن نداشت را پیشنهاد میدادم و اکثرا هم قبول می کردند و زمانیکه بزرگتر شدم بیشتر تماشاچی بودم و برایم خیلی سخت بود.

دوران راهنمایی مدتی گوشه گیر شده بودم و بیشتر وقت خود به مطالعه کتاب و نوشتن داستان می گذراندم و حتی برای دوستان در مدرسه انشا می نوشتم و در زمینه داستان نویسی هم مقاماتی را بدست آوردم تا اینکه در دوران دبیرستان با این بیماری کنار آمده و معلولیت خود را پذیرفتم.

موقعیت و محیط جدید دانشگاه برایم سخت بود و فشار روحی فراوانی وارد شد ولی کم کم عادت کردم و تا الان دیگر برایم مشکلی نیست.

*در خصوص فعالیت ها و موفقیت های خود بگویید؟

کتاب رمان ویالن بهانه بود با 202 صفحه که مدت 8الی9ماه نوشتار این کتاب به طول انجامید و در سال 89 در 1000 نسخه به چاپ رسید، کسب رتبه 5 علمی در قبولی کارشناسی ارشد در دانشگاه آزاد آزادشهر، و متاسفانه به دلیل عدم امکانات لازم فرصت شرکت در مسابقات ورزشی نداشتم.

در حال حاضر مشغول به تهیه و نوشتن فیلمنامه ای با موضوع بیماران ام اس هستم. علت انتخاب این موضوع، چون فردی که دچار این بیماری می شود در ابتدا از یک زندگی عادی برخوردار بوده ولی بعد از درگیری با این بیماری همه نگاهها از او برمی گردد یا خیلی کم می شود و بسیاری از فرصتهای اجتماعی از او گرفته می شود.

تغییر نگاه و طرز فکر نسبت به معلولین و افزایش آگاهی مردم به فردی معلول که توانایی انجام کار را همانند بقیه افراد عادی دارد، از دلایل انتخاب موضوع فیلمنامه عنوان کرد.

***انگیزه حضور خود را جهت شرکت در انتخابات شوراهای اسلامی بیان کنید؟**

با یک پیشنهاد ساده جهت شرکت در شوراها شروع شد و چون با اتمام تحصیلاتم هنوز شغلی نداشتم و بیکاری را یک نوع خلا در خود احساس کردم و بعنوان کاندیدا ثبت نام کردم و چندان امیدی جهت کسب آراء لازم نداشتم به دلیل اینکه مردم شفافیت کامل از تواناییهای معلولین ندارند و این برای من ناامیدکننده بود که خودم را ثابت کنم.

اگرچه ظاهر من همانند یک فرد عادی نیست ولی شاید فعالیتهایی را که یک فرد عادی انجام می دهد من معلول به دلیل تواناییهای ذاتی آن را بهتر انجام دهم.

خوشحالم که مردم این فرصت را در اختیار من قرار دادند که خودم را اثبات و به مردم ثابت کنم درست است که پای جسمی من مشکل دارد ولی با من با پای فکر پیش می روم.

از مردم شهر که این فرصت را در اختیارم گذاشتند که از خودم و جامعه معلولین حمایت کنم کمال تشکر را دارم و امیدوارم از این وظیفه که بر دوش من است سربلند بیرون بیایم.

*چه توصیه ای به هم نوعان خود دارید؟

هیچگاه در زندگی ناامید نشوند و فقط به خدا توکل کنند و از هر فرصت کمال استفاده را ببرند و این جرات را به خود بدهند که در همه عرصه ها رو به جلو حرکت و خود را اثبات کنند.

*حرف پایانی به مسئولین...؟

در روز جهانی معلولین و حتی غیر از این روز در شناخت و آگاهی مردم از معلولین در تمامی زمینه ها تلاش کنند چرا که بسیاری از معلولین زیر نگاههای سنگین مردم محیط انزوا را برای خود انتخاب کرده اند.

عدم امکانات رفاهی معلولین، عدم فضا سازی مناسب ادارات و فروشگاهها و شغل معلولین از مشکلات مهم و اساسی این قشر ذکر کرد.

بسیاری از معلولین به دلیل نداشتن شغل و هزینه های رفت و آمد حتی قادر به شرکت در کلاسهای آموزشی نیستند که همین امر منجر به منزوی شدن معلولین می شود.

منبع: گلستان ما

زندگی باور نکردنی صنم؛ دختر معلول ایرانی!

اداره کل بهزیستی استان ماهیانه ۳۰ هزار تومان در اختیارم قرار می‌دهد و مبلغ ۴۰ هزار تومان نیز یارانه دریافت می‌کنم که این مبلغ حتی پول برق و آب مرا تامین نمی‌کند...



“صنم بهادران” که با شرایط معلولیت از ناحیه پا در طبقه چهارم یک آپارتمان بدون هیچ گونه تسهیلاتی برای معلولان زندگی می‌کند، روزانه برای تامین مایحتاج خود ۵۰ پله را با دست‌های مفلوج می‌گذراند. او مشکلات خود را این چنین تشریح می‌کند: “سال‌ها پیش در سنین نوجوانی، پدر و مادرم را از دست دادم و تنها دو خواهر دارم که از من کوچکتر هستند.” وی می‌گوید: “اداره کل بهزیستی استان ماهیانه ۳۰ هزار تومان در اختیارم قرار می‌دهد و مبلغ ۴۰ هزار تومان نیز یارانه دریافت می‌کنم که این مبلغ حتی پول برق و آب مرا تامین نمی‌کند.”



وی در پاسخ به این سوال که چرا طبقه چهارم آپارتمان ۳۲ واحدی و بدون آسانسور را انتخاب برای زندگی کرده‌ای در حالی که از ناحیه دو پا فلج هستی؟، عنوان می‌کند: «برای دریافت مسکن معلولان ثبت نام کرده بودم که بعد از گذشت چند سال، اداره کل مسکن و شهرسازی معلولیت من را در نظر نگرفته و واحدی در طبقه چهارم در شهرک «امام حسین» در اختیارم قرار دادند».

این معلول ادامه می‌دهد: «این خانه را در یکی از بنگاه‌های معاملات ملکی برای فروش گذاشته‌ام اما متأسفانه بعد از گذشت سه سال خریداری پیدا نشده است تا بتوانم خانه را بفروشم و خانه‌ای در طبقه هم کف تهیه کنم».

وی بیان کرد: «از رسانه‌ها می‌خواهم که این مطلب را به گوش مسئولان برسانند که من باید به صورت چهار دست و پا ۵۰ پله را طی کنم تا بتوانم به منزلم برسم. در حالی که طی کردن ۵۰ پله برای یک فرد سالم مشکل است چگونه می‌توانم با معلولیتم در چنین شرایطی زندگی کنم».



زندگی شگفت انگیز الهام بخش



در زندگی به سمت مستقیم و راست پیش برو ... همیشه و در هر راهی.

من نیک ژوویسک هستم . گواه خداوند هستم برای لمس هزاران قلب در دنیا! بدون هیچ دست و پای متولد شدم در حالی که پزشکان هیچ تجربه پزشکی برای این " نقص مادرزادی " نداشتند، همانطور که تصور می کنید با موانع و چالشهای بسیاری روبه رو بوده ام.



" هر زمان با ناملايمات متعدد روبه رو مي شويد ، با مسرت رفتار كنيد " (آيه اي در انجيل)

در شمارش دردها و سختي هايم آيا جايي براي شادي و مسرت مي ماند ؟ زماني كه پدر و مادرم مسيحي بودند و پدرم كشيش كليسايمان ، آنها اين آيه را خوب مي شناختند. اگر چه ، در يك روز صبح 4 دسامبر 1982 در ملبورن (استراليا) " پروردگارا تو را سپاس " تنها كلماتي بود كه مي توان از آنها شنيد.



اولين فرزند آنها پسري بدون دست و پا متولد شد ! هيچ هشداري كه آمادگي آنها را در برداشته باشد وجود نداشت . پزشكان از اينكه هيچ پاسخي براي آن نداشتند در حيرت بودند!! هنوز هيچ دليل پزشكي دال بر چرائي اين اتفاق وجود ندارد و نيك در حال حاضر برادر و خواهری دارد كه مانند هر نوزاد معمولی دیگری دنیا آمدند.



تمام عالم مسیحیت از تولد من افسوس می خوردند و والدینم که بسیار گیج و مبهوت از من بودند. هر کسی می پرسید " اگر خداوند ، خدای عشق است " ، پس چرا خدا می بایستی اجازه دهد چنین اتفاق بدی نه برای هر کس دیگر ، بلکه برای مسیحیان ایشار گر افتد ؟ پدرم تصور می کرد من برای سالیان طولانی زنده نخواهم ماند ، ولی آزمایشها نشان می داد که من یک نوزاد کاملاً سالم هستم تنها با نقص عضو دست و پا.

همانطور که قابل فهم است ، والدین من نگرانی عمیق و ترس آشکاری داشته اند ، از آن نوع زندگی که من به دنبال خواهم داشت . خداوند به آنها استقامت ، دانش ، و شجاعت عطا کرده بود ، در سالهای اول زندگی و سالهای بعد وقتی که آنقدر بزرگ شدم که بتوانم به مدرسه بروم . قانون استرالیا به دلیل معلولیت جسمانی ، اجازه رفتن به مدرسه عمومی را نمی داد . خداوند معجزه ای کرد و قدرتی به مادرم تا در برابر آن قانون مبارزه کند و سرانجام آن را تغییر دهد . من یکی از اولین دانش آموز معلولی بودم که در آن مدرسه به تحصیل پرداختم . رفتن به مدرسه را دوست داشتم و تمام تلاشم این بود که مانند هر فرد عادی زندگی کنم ، ولی این مربوط به سالهای اولیه مدرسه بود تا زمانی که به دلیل تفاوت فیزیکی با احساس طرد شدگی و غیر - طبیعی بودن مواجه نشده بودم . عادت به آن شرایط بسیار برایم مشکل بود ، ولی با حمایت والدینم ، شروع به رشد نگرشها و ارزشهایم کردم که برای روبه رو شدن با موقعیتهای چالش بردار بسیار مفید بود .



من بر این مسئله واقف بودم که تفاوت دارم ولیکن از سوی دیگر من شبیه هر فرد دیگر بودم . بارها اتفاق افتاد که من احساس حقارت داشتم به طوری که نمی توانستم به مدرسه

بروم ، فقط به این دلیل که نمی توانستم به توجه های منفی آنها روبه رو شوم . با کمک والدینم تلاش می کردم آنها را نادیده تصور کنم و بتوانم برای خود دوستانی بیابم . به محض اینکه دانش آموزان متوجه می شدند من هم دقیقاً مثل آنها هستم موهبت الهی شامل حال می شد و با آنها دوست می شدم . بارها شده که من احساس افسردگی و عصبانیت داشتم ، چرا که من نمی توانستم راهی را که در آن قرار داشتم تغییر دهم، و یا هر کسی را به خاطر آن سرزنش می کردم . من به مدرسه یکشنبه (برای آموزش) می رفتم . آموختم که خدا ما را بسیار دوست دارد و مراقب ماست . فهمیدم که بچه ها را بسیار دوست دارد . ولی این را نفهمیدم که خدا اگر مرا دوست دارد چرا مرا اینگونه آفرید ؟ آیا دلیلش آن بود که از من اشتباهی سر زده است ؟



اندیشیدم که بایستی این گونه باشم زیرا در مدرسه ، من تنها فرد غیر طبیعی بودم . سرباری بودم برای همه افرادی که در کنارشان بودم . سر انجام بایستی می رفتم این بهترین کاری بود که باید انجام می دادم . می خواستم به همه دردهایم و به زندگی ام در

سن جوانی پایان دهم . اما دوباره شکر گزار والدین و خانواده ام هستم که همیشه برای آرامش من بوده اند و به من شجاعت داده اند . خداوند شرح مصیبت های عیسی را در زندگی من نهاد تا از آن تجربیات برای ارشاد دیگران استفاده کنم برای آنکه بر مشکلات فائق آیند و همواره شکرگزار خدا باشند . نیروی خداوند الهام بخش زندگی شان باشد و اجازه ندهند هیچ مسئله ای بر سر برآورده شدن آرزو ها و رؤیاهایشان قرار گیرد .

و همه ما بر این امر واقفیم که خداوند بهترین ها را انجام میدهد برای کسانی که او را دوست دارند . این ایه با قلب من صحبت می کند و مرا به این نقطه می رساند که من می دانم اتفاق های بد در برابر خوشبختی ، شانس یا توافق هیچ است . من به نهایت آرامش رسیدم، همینکه آگاه شدم از اینکه خداوند اجازه نخواهد داد ، هیچ چیزی اتفاق افتد در زندگی من مگر اینکه او هدف خوبی در آن قرار داده باشد در سن 15 سالگی زندگی را کاملاً وقف کلیسا کردم بعد از این که در انجیل خواندم عیسی فرمود: دلیل آنکه فرد نابینایی به دنیا می آید آن است که "خداوند از طریق آنها قدرتش را آشکار می کند " من به راستی اعتقاد دارم خداوند به من سلامتی خواهد بخشید ، چه بسا که من بتوانم گواه عظیم او باشم از قدرت بهت انگیز او .

بعدها بنابر درایتم متوجه شدم که اگر ما برای خواسته ای به درگاه خداوند دعا کنیم، اگر او بخواهد اجابت خواهد شد . و اگر او نخواهد که اجابت شود ، مطمئناً امر بهتری در آن بوده است . می دانم شگرفی خدا در این است که مرا به کار گیرد فقط در این هیأت و نه در شکل دیگر .

در حال حاضر 21 ساله هستم . کارشناس بازرگانی در رشته حسابداری و برنامه ریزی امور مالی . یک سخنور قابل هستم و امید آن دارم که به خارج بروم و داستانم را برای دیگران تعریف کنم . مباحثم را به سمت تشویق دانش آموزان و جوانان امروزی سوق دهم . همچنین در گروه های جمعی سخنرانی می کنم . من شرح حال مصیبت های عیسی هستم

برای جوانان .
و خودم را برای مشیت الهی و آنچه که او می خواهد و آنچه که به او منجر می شود قرار داده ام . رؤیا ها و اهدافی که در سر دارم را دنبال می کنم . می خواهم بهترین گواه عشق و امید خداوند باشم . و یک سخنور الهام بخش در خدمت مسیحیان و غیر مسیحیان . در صدد هستم که در سن 25 سالگی به استقلال مالی برسم و با سرمایه گذاری های جدی به تولید ماشینی پردازم که بتوانم با آن رانندگی کنم . نوشتن چندین کتاب پر فروش از دیگر رؤیا های من است و امیدوارم در پایان امسال اولین نوشته ام را با عنوان **" بدون دست ، بدون پا ، بدون دلهره "** به اتمام برسانم .



منبع : مقاله " نامه نیک ژوویسک " - برگرفته از مقاله ارسالی انجمن باور -

<http://www.bavargroup.com>

زنان معلول تبعیض و پندارهای کلیشه ای

زمانی که افراد معلول با افراد غیر معلول مقایسه می شوند، از حقوقی برابر با آنان برخوردار نیستند، زنان معلول تحت تاثیر کلیشه های رایج درباره معلولیت در قیاس با زنان غیر معلول به دیده تحقیر نگریسته می شوند و آنگاه که زنان معلول با مردان معلول مقایسه می شوند، بازهم تحت تاثیر تبعیضات جنسیتی از شرایطی نابرابر رنج می کشند.

کلیشه های تبعیض جنسیتی در زندگی زنان معلول بسیار تاثیر گذار بوده و آنان معلولیت را با ماهیتی متفاوت از مردان تجربه می کنند. نگرش ها و کلیشه های اجتماعی در خصوص افراد معلول در جامعه، دارای ماهیت بسیار پیچیده ای است، نگاه مردم به آنان همواره با آمیزه ای از ترس و دشمنی همراه است. از آن جایی که سلامتی جسمانی به عنوان عاملی مثبت در جامعه تلقی می شود لذا هنوز مردم نسبت به افراد معلول دارای نگرشی ترحم آمیز بوده و خواهان دوری از آنان هستند. افراد معلول اغلب نیازمندانی وابسته به نظر می رسند که در مراودات اجتماعی روزمره قادر به فعالیت های بارآور و ثمربخش در زندگی اقتصادی خود نمی باشند.

در مجموع تلقیات پیچیده نسبت به افراد معلول، منجر به جداسازی و انفکاک آنان از نقش فعالشان بعنوان یک کنش گر اجتماعی می شود. آنان در سطوح مختلف اجتماعی و از سوی افراد غیر معلول همواره در معرض انگ خوردن بوده و معمولاً "برچسب هایی نظیر: غیر فعال، ضعیف النفس، وابسته، بی کفایت، کم هوش و ... به آنان زده می شود. تحقیقات مربوط به "برچسب" زدن به معلولین نیز مانند تحقیقات در زمینه کلیشه های اجتماعی مربوط به آنان، نسبت به تفاوت های جنسیتی بی تفاوت بوده است. در چارچوب تصورات

کلیشه ای در مورد ایفای نقش ها و تقسیم وظایف میان دو جنس، زنان بعنوان افرادی غیر فعال، کم ارزش و احساساتی به شمار می آیند، در حالی که از مردان انتظار می رود که افرادی فعال، جسور و مفید باشند.

کلیشه های تبعیض جنسیتی نه تنها در مورد زنان معلول بلکه در مورد زنان غیر معلول نیز اعمال می شود و زنان به دلیل آسیب پذیری، ضعف و وابستگی از سوی " گروه مردان سلطه گر " کنار گذاشته می شوند. نتیجه این تعارضات منجر به نوعی تفوق در معلولیت های مردانه است که می کوشد مردان معلول را افراد موفق توصیف کند که شجاعانه علیه آسیب پذیری و ضعف هایشان می جنگند، اما در مورد زنان معلول، کلیشه های مرسوم مربوط به معلولیت همراه با کلیشه های جنسیتی منجر به انزوای اجتماعی و فرهنگی آنان می گردد. به راستی چه عواملی باعث می شود که علی رغم وجود گروه عظیمی از زنان معلول در جوامع، آنان به انزوا کشیده شوند؟ برای بررسی و بحث در مورد معلولیت اشاره به تعریف (1993) در خصوص معلولیت به شناخت بیشتر این موضوع کمک می کند.

زنان معلول جسمی به طور ذاتی فاقد توانایی در انجام امور شخصی، فامیلی و با مسئولیت های اجتماعی هستند به عبارت دقیق تر این موضوع حاصل کنش متقابل مابین محدودیت های جسمانی با عوامل محدود کننده اجتماعی، محیطی و فرهنگی است. در واقع این محدودیتهای محیطی، تبعیضات و تعصبات اجتماعی است که معلولیت را ایجاد می کند.

برخی از زنان معلول نقل می کنند که جامعه با زنانی که از صندلی چرخدار استفاده می کنند بیشتر از زنانی که از " بریس " استفاده می کنند احساس راحتی می کنند چرا که تصورات کلیشه ای در خصوص این که آنان موجوداتی وابسته و نیازمند هستند. برای آنها کاملاً " جا افتاده است. به هر حال صندلی چرخدار می تواند مانعی در راه برقراری ارتباط باشد، چرا که باعث می شود قد استفاده کنندگان کوتاه تر به نظر آمده و موجب میشود مردمی که ایستاده اند به راحتی بتوانند فرد معلول را نادیده بگیرند. بسیاری از معابر

فیزیکی از جمله طراحی های غلط و ناقص در معابر و وسایل حمل و نقل عمومی نتیجه تبعیضاتی است که علیه افراد معلول در جوامع وجود داشته و دسترسی آنها را به فرصت های مناسب و برحقشان محدود می کند.

بسیاری از زنان معلول گرایش بیشتری نسبت به سایر زنان بر ماندن در کنار والدین و زندگی در خانواده دارند. این موضوع می تواند برنامه مثبتی باشد، زیرا آنها را از تجربه های تلخ دنیای بیرونی محافظت می کند، آنان نقل می کنند که اغلب با مادرانشان دارای پیوندهای قوی عاطفی هستند اما در بعضی موارد نیز دچار درگیری و تضادهای شدید با آنان هستند.

این نوع ارتباطات و وابستگی های شدید آنان را در چرخه ای انداخته که اغلب به عنوان افرادی ضعیف که محتاج به راهنمایی و مساعدت از سوی والدین، خویشاوندان و یا دوستان هستند، نگریسته می شوند و احساس می کنند که فرصت های آنان برای داشتن یک زندگی مستقل و توأم با شادابی در جامعه محدود شده است. این موضوع می تواند تا حدودی باعث " کودک انگاری زنان معلول " شود زیرا با آنان به گونه ای رفتار میشود که گویی کودکانی ضعیف هستند و همواره نیاز به کمک و راهنمایی والدین و یا دیگر افراد دارند. زنان معلول نقل می کنند که ما نه تنها به واسطه این کودک انگاری در زندگی خصوصی و به وسیله افراد فامیل مورد تعرض قرار می گیریم بلکه این اتفاق در موسسات پزشکی ، مراکز بهداشتی، مدارس و سایر مکان های عمومی نیز برایمان پیش می آید. زندگی با معلولیت یک تلاش پیچیده برای داشتن یک رابطه نسبتاً پایدار است. بستگان ، دوستان، غریبه ها، همکاران و همه افراد فامیل باید بتوانند با مفهوم ناتوانی و معلولیت رابطه برقرار کنند.

زمانی که افراد معلول و افراد غیر معلول می خواهند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند هر دو از اینکه چگونه باید با پدیده معلولیت کنار بیایند و یا چگونه با یک فرد معلول و کاملاً

وابسته دوستی برقرار کنند، دچار اضطراب میشوند، در واقع هر دو گروه به خاطر نقش هایی که باید در این ارتباط بپذیرند دچار نوعی ترس می شوند.

در مصاحبه هایی که با تعدادی از زنان معلول در مورد چگونگی دوستی هایشان و تاثیر معلولیت در این دوستی ها انجام گرفت، آنان به موضوعات ذیل اشاره کرده اند:

همانطور که داشتن یک نوع معلولیت در ایجاد دوستی تاثیر می گذارد، بالطبع معلولیت های بارزتر می تواند برقراری روابط دوستانه را دشوارتر نماید، که بطور قطع این موضوع به برخی مفاهیم غلطی که درخصوص معلولیت زنان وجود دارد، مربوط می شود و اینکه برخی افراد دچار این ترس می شوند که مبادا معلولیت یک بیماری مسری باشد.

زنان معلول مسئول آموزش مفهوم معلولیت به دوستان غیر معلول خود هستند و زنان غیر معلول مسئول آموزش این مفاهیم به دیگر زنان و در واقع به مثابه یک میانجی بین دوستان معلول خود و بقیه جامعه عمل می کنند، دوستی بین اینان در نهایت می تواند به یک تغییر نگرش اجتماعی منجر گردد، به خصوص وقتی که زنان و دوستان غیر معلول در جایگاه نمایندگان دوستان معلول خود و مسائل آنها در جامعه قرار میگیرند و به آنان کمک می کنند تا توانایی ها و کارایی هایشان را بطور کامل در جامعه بروز دهند.

در واقع این ساختارهای محیطی و اجتماعی سازمان یافته هستند که زنان دارای نقص های فیزیکی را در کلیه جنبه های زندگی اعم از : پذیرش اجتماعی، رابطه دوستانه، آموزش ، اشتغال ، ثبات اقتصادی ، روابط عاطفی، مسائل جنسی، مشارکت و نقش های همسری و مادری ناتوان نشان می دهند. این موضوع باعث می شود که آنها حتی در زندگی عادی خودشان هم نتوانند جایگاهی داشته باشند. در واقع زنان معلول در برابر عدم حضور اجتماعی شان تسلیم شده اند، آنها نسبت به سایر افراد کمتر در انظار عمومی ظاهر می شوند، حتی وقتی که نقص جسمانی آنها چندان بارز نیست باز هم ترجیح می دهند دور از

دید افرادی باشند که همواره از آنان دوری می کنند. چرا که آنان به عنوان یک گروه اقلیت نه تنها همیشه نادیده گرفته شده بلکه از سوی اکثریت مردم تحقیر می شوند.

بخشی از این نادیده گرفته شدن و عدم حضور اجتماعی به این واقعیت برمیگردد، که این زنان از وضع مخاطره آمیز دوگانه ای رنج می برند، آنان همواره با دو دیدگاه منفی نسبت به موقعیت اجتماعی شان زندگی کرده اند: زن بودن و معلول بودن. در صورتی که مردان معلول حداقل مقام و منزلت مردانه خود را دارند و برای زنان غیرمعلول نیز ایفای نقش های سنتی زنانه امکانپذیر است. هر چند زندگی خانوادگی، داشتن همسر و فرزند برای زنان معلول نیز مانند سایر زنان بخشی از موجودیت آنها به شمار می رود و برای حفظ سلامتی جسمی و روانیشان اهمیت دارد. زمانی که آنان این نیاز خود را مطرح می نمایند، جامعه از اینکه این زنان چنین حقی را برای خود قائل هستند شگفت زده می شود. در صورتی که مردان معلول در این میان شانس بیشتری نسبت به زنان معلول برای ازدواج دارند.

ازدواج کردن برای زنان معلول با توجه به الگوهای اجتماعی / فرهنگی و ذهنیتی که از نظر جسمی برای زنان وجود دارد مشکل تر از مردان معلول می باشد. زنی که به خاطر معلولیتش مجرد باقی می ماند از نقش سنتی و جایگاه اجتماعی خود به عنوان یک همسر و مادر محروم میگردد. هنگامی که این محرومیت همراه با عدم کوچک ترین استقلال مالی باشد وی تبدیل به موجودی می شود که فاقد هر گونه ارزشی در خانواده و جامعه می باشد. اگر کسی بعد از مادر شدن معلولیت پیدا کند و یا بعد از معلول شدن دارای فرزند شود، این طرز تلقی وجود دارد که وی نمی تواند از فرزند یا فرزندانش مراقبت و نگهداری نماید. در چنین مواردی چون حق مادر بودن از زن معلول سلب می شود وی اعتماد به نفس خود را از دست می دهد و نمی تواند در زندگی از نظر روانی احساس رضایت نماید.

اشتغال از دیگر موضوعاتی است که زنان معلول در آن محدود و یا از آن محروم می گردند. زیرا کلیشه های اجتماعی آنان را نسبت به سایر زنان کم قابلیت تر (ناتوان تر) به شمار می آورد. زنان در اشتغال بطور کلی با تبعیض روبه رو هستند و برای زنانی که معلولیت دارند این تبعیض خیلی بیشتر است. در شرایطی که بیکاری زیاد است، امکان اشتغال به بسیاری از کارها به شدت محدود می باشد. تخمین زده می شود که 65 تا 70 درصد از زنان معلول بیکارند. زنان معلول حتی زمانی که به عنوان یک نیروی کار مطرح می شوند باز هم در جوامع خود با کلیشه های مربوط به معلولیت در ارتباط با شغلشان مواجه شده و با افراد غیر معلول مقایسه می شوند.

تعریف ناتوانی اغلب به انجام وظایف و نقش های فرد در یک " کار در آمدزا" بستگی دارد، در صورتی که این تعریف شاخص ناقصی در ارتباط با زنان معلول است، چرا که مسئولیت انجام کارهای خانگی که " کار بدون مزد " هستند، نادیده گرفته می شود.

در مورد زنان معلول هنوز این تلقی وجود دارد که آنان به عنوان افرادی ناتوان قادر به انجام وظایف یک بزرگسال چه به عنوان " مزدبگیر " و چه " زن خانه دار " نمی باشند. تاثیر این وضعیت و نتیجه حاصل از این موقعیت اقتصادی برای زنان معلول با توجه به هزینه های گزاف درمانهای پزشکی و سایر هزینه های روزانه آنان می تواند بسیار زیانبار باشد.

تصورات کلیشه ای در خصوص زنان معلول ، به عنوان افرادی فاقد میل جنسی ، گاه بدین شکل اظهار علاقه ای به ازدواج ندارند که این تصور اشتباه است. هر چند با تاکید به اعلامیه ها و اسناد بین المللی داخلی و خارجی، رسیدگی به وضعیت معلولیت غیر قابل انکار می باشند ولی در این میان زنان معلول به لحاظ شرایط خاص نیازمند توجه بیشتری می باشند که توجه به موارد ذیل می تواند تا حدودی راهگشای مسائل مربوط به آنان باشد:

- اجرایی شدن حقوق جامع معلولین که در مجلس ششم به تصویب نمایندگان محترم رسیده است.
- توجه به آموزش کلاسیک دختران معلول با گسترش آموزش فراگیر در کشور، در قالب آموزش اجباری (همانند سایر کودکان)
- حمایت از اشتغال زنان معلول در سطوح شهری و روستایی با تضمین خرید و بازاریابی برای اشتغالات خانگی بخصوص در مناطق روستایی.
- لزوم تحقیق و بررسی در خصوص تغییر نگرش جامعه نسبت به توانمندیهای زنان معلول و رفع دیدگاههای منفی جامعه در خصوص انجام وظایف زنانگی آنان از جمله همسری، مادری و ... از طریق رسانه های عمومی
- بررسی و تحقیق در خصوص مسائل و مشکلات عاطفی و جنسی زنان معلول از طریق برنامه های پژوهشی و آموزشی
- بررسی و تحقیق در خصوص ایجاد و گسترش تشکل های زنان معلول در شهرها و روستاها با هدف توانمندسازی و مشارکت بیشتر آنان در سطح جامعه
- تاکید بر حفظ و حراست از حقوق زنان معلول با تصویب قوانین تکمیلی
- تلاش در جهت تدوین قوانین حمایتی از زنان معلول و زنان معلول سرپرست خانوار
- تلاش در جهت تدوین قوانین بیمه ای مکمل با توجه به نیازهای گسترده درمانی در زنان معلول جسمی .

منبع : مقاله " زنان معلول تبعیض و پندارهای کلیشه ای " -تهیه کننده : شهناز عباس
 نیا - روزنامه همشهری - سه شنبه 12 دی 1385

شنا شیرجه در شادابی است

پدید آورنده : مسعوده کرمی

دختران بهار / جوانه های بلوغ

گفتگو با مریم مرادی - ورزشکار

ورزش یکی از عوامل ضروری برای ایجاد شادابی، نشاط، تحرک و پر انرژی بودن انسان در فعالیت های فردی و اجتماعی است.

تحقیقات پزشکی و روانشناسی نشان داده افرادی که مشغله های فکری فراوان، مشکلات جسمی و معلولیتهای حرکتی دارند، ضرورت ورزش در آنان بیشتر احساس می شود.

«مریم مرادی» از دختران جوان ورزشکار و عضو تیم شناسی معلولان کشورمان است که چهار سال ورزش شنا را به طور جدی و حرفه ای دنبال می کند. در همان برخورد آغازین به راحتی می توان ویژگی های یک ورزشکار همچون شور، شادابی، امید و انرژی بسیار را در چهره و رفتارش مشاهده کرد. او که از ناحیه پای چپ دچار معلولیت است، در معرفی بیشتر خود می گوید:

«24 سال دارم، در سال سوم رشته جغرافیا درس می خوانم و در سازمان آب مشغول به کار هستم.»

فعالیت اصلی شما چیست؟

تحصیل، کار و ورزش؛ که من همیشه به این سه فعالیت، با یک دید نگاه می کنم، منظورم این است که برای هر سه اینها اهمیت ویژه قائل هستم و سعی می کنم که در هیچ کدام از این فعالیت ها کوتاهی نکنم. حتی در سخت ترین شرایط و پر مشغله ترین موقعیت ها هم

سعی کرده ام که برنامه ورزشی ام، نامنظم نشود.

تعریف شما از ورزش چیست؟

ورزش در واقع فعالیتی است که جسم، روح و همه ابعاد و زمینه های زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می دهد. ورزش به صورت عام و هر رشته ای که باشد خواه ناخواه همه ابعاد زندگی انسان را به نحوی دگرگون می کند و این دگرگونی قطعا به سمت مثبت است که گاه چنان غیر مستقیم است که متوجه آن نمی شویم. فراموش نکنیم که ورزش اثرات بسیاری روی روحیه افراد دارد. از آنجا که روح و روان ما بر اندیشه و رفتار و اعمال ما تأثیر دارند، می توان گفت که ورزش در بهبود همه اینها نقش اساسی ایفا خواهد کرد؛ به ویژه ورزش شنا که فکر می کنم بیش از سایر ورزش ها در روحیه انسان تأثیر دارند، چون زمانی که فرد در آب است به هیچ چیز دیگری فکر نمی کند و لاقلا برای همان مدتی که در آب است از نگرانی و دغدغه به دور است.

با توجه به تعریفی که از ورزش ارائه دادی، آیا فعالیت های فکری و ذهنی مثل شطرنج را جزء ورزش ها می دانی؟

بله؛ ورزش هستند. ورزش های پر تحرک فیزیکی و جسمی هم بیشترین تأثیرشان روی روحیه و فکر آدم است و فکر می کنم اگر این دو را با هم و توأمان انجام دهیم خیلی بهتر است چون هم فکر و هم جسم مان را تربیت و سلامت می کنیم.

در کدام زمینه از ورزش شنا فعالیت کرده و موفق بوده ای؟

من در هر چهار رشته 4×25 ، کرال سینه، کرال پشت و شنای پروانه فعالیت کرده و توانسته ام در رشته 4×25 مقام دوم، کرال سینه مقام اول، کرال پشت مقام اول و شنای پروانه مقام سوم را در کشور کسب کنم.

سال گذشته مسابقات معلولان برگزار نشد، اما در سال 83 تیم ما از استان قم نایب قهرمان کشور شد و پنج نفر از بچه های ما توانستند به همراه چهار نفر از استان تهران و سه نفر از استان آذربایجان به تیم ملی راه پیدا کنند که این موفقیت و افتخار بزرگی برای

ورزش معلولان استان قم محسوب می شود.

چه شد که به شنا روی آوردی؟

شنا را از کودکی بسیار دوست داشتم اما به خاطر مسائل و مشکلات زیاد فرهنگی، خانوادگی و اجتماعی هیچ گاه نتوانستم به صورت جدی به آن فکر کنم. اما بعد از آنکه در دانشگاه قبول شدم به دلایلی گذرم به بهزیستی افتاد و در آنجا به واسطه برخورد با خانم نظریان از مربیان ورزش اداره بهزیستی استان قم و آموزش ها و تشویق های بی دریغ او، به طور جدی و مصمم وارد این ورزش شدم. قبل از اینکه به ورزش شنا روی بیاورم هیچ گاه استخر را از نزدیک ندیده بودم. آن روز حس و حال عجیبی داشتم، فکر نمی کردم که یک روز در چنین موقعیتی قرار بگیرم اما خوشبختانه همان روز اول توانستم رضایت مربی ام را جلب کنم. یادم هست که شش ماه اول توانستم چهار رشته را یاد بگیرم و همان سال اول برای شرکت در مسابقات کشوری انتخاب شوم و به کمک خداوند در سه رشته 4 × 25، کرال سینه و کرال پشت صاحب مقام شوم.

اولین تشویقی که در یادگیری شنا به دست آوردی چه بود؟

اولین و مؤثرترین تشویقم، تشویق های مربی ام بود. البته مؤثرترین که می گویم به این معنی است که تشویق های ایشان صرفاً تعریف و تحسین نبود گاهی تندی و یا حتی تشر زدن های ایشان مرا در کار جدی تر می کرد. یادم می آید در اولین تمرین شنای 66 متر موظف بودیم که طول استخر را به طور رفت و برگشت طی کنیم. من طول استخر را رفتم اما توان بازگشت مسیر را در خود نمی دیدم. خانم مربی با تندی گفت که اگر مسیر رفت و برگشت را طی نکنم مرا در زیر آب نگه خواهد داشت. جدیت و نفوذ کلامش شدیداً در من اثر کرد، تصمیم گرفتم هر طور شده مسیر را بروم و بازگردم. با اینکه کلام او رنگ و بوی تهدید و ترس داشت اما در من انرژی دوباره به وجود آورد و موفق شدم پیش از همه به نقطه پایان برسم، طوری که خودم هم باورم نمی شد.

اولین موفقیتت چه بود؟ یادت هست؟

اولین موفقیتیم در مسابقات درون سازمانی خودمان بود. مسابقات انتخابی برای رده کشوری که از سوی بهزیستی برگزار می شد. من در این مسابقات و در رشته کراول پشت نفر اول شدم و به قول معروف اسمم برای مسابقات کشوری رد شد. در همان سال بود که تیم ما توانست مقام نایب قهرمانی کشور را به دست آورد.

مسابقات معلولان سالانه برگزار می شود؟

متأسفانه چندان منظم و مشخص نیست. در این چهار سال که من شنا کار می کنم سه مسابقه کشوری برجسته برگزار شده است؛ مسابقات جشنواره کوثر از سوی اداره بهزیستی، مسابقات سراسری کشوری و مسابقات انتخابی تیم ملی از سوی تربیت بدنی که میزبان هر سه مسابقات تهران بود.

مسابقات سالی یک بار برگزار می شود؟

نه نمی توان این مسئله را صد در صد تأیید کرد چون متأسفانه سال گذشته یعنی سال 84 هیچ مسابقاتی ویژه معلولان در سطح کشوری برگزار نشد که همین جا از مسئولان هم سؤال می کنم که چرا نباید دست کم سالی یک بار این مسابقات در سطح ملی برگزار شود. کاش مسئولان امر متوجه این مسئله بودند که برگزاری این مسابقات در سطوح بالا مثل سطح ملی و بین المللی تا چه اندازه در بهبود روحیه و زندگی افراد معلول دارد و تا چه اندازه آنها را امیدوار، هدفمند و با انگیزه می سازد.

ما یک سال آرزومند و امیدوار تمرین کردیم، زحمت کشیدیم و انتظار کشیدیم اما متأسفانه این انتظار به سرانجام خوبی نینجامید و هیچ برنامه و مسابقه ملی طراحی و اجرا نشد. از مسئولان تقاضا می کنم به ورزش معلولان توجه ویژه مبذول دارند و در سطح پایین تر از مسئولان ورزش استان قم می خواهیم که ترتیبی دهند تا مسابقات در استان ما برگزار شود زیرا قم با داشتن تیم مطرح و نایب قهرمان کشور استحقاق میزبانی مسابقات ملی را دارد.

معلولیت عامل تلاش و رشد شما بوده یا بر عکس مانع آن بوده است؟

من معتقدم همه انسان ها و مخلوقات خداوند به نحوی کمبودها و نواقصی دارند که این کاستی و نقص در مورد بعضی افراد کاملاً بارز و مشخص است و در مورد برخی دیگر پنهان و پوشیده است و فکر می کنم اینها اصلاً مهم نیست و معلولیت و کاستی ظاهری نمی تواند مانع پیشرفت افراد باشد مگر اینکه خود فرد معلول این ذهنیت را برای خود ایجاد کند که معلولیتش مانع پیشرفت او بوده و خواهد بود.

ما معلول هایی در جامعه مان داریم که علمی رغم معلولیت های جسمی موفقیت های فراوانی کسب کرده اند. خانم «لیلا الهی» را شاید بتوان یک نمونه این افراد بر شمرد که توانسته است با درصد معلولیت بالا دو سال پیاپی در رشته شنا عنوان قهرمانی کشور را به دست آورد و سال گذشته نیز در همه رشته های 200 متر قورباغه، کرال پشت، کرال سینه، 4×25 و پروانه مقام نخست را کسب کند. او در عرصه هنر نیز خوش درخشیده و صاحب آثار نقاشی مطرحی است. به نظرم ایشان نمونه ای از افراد معلول بسیاری است که با وجود معلولیت توانسته اند به موفقیت های بسیاری که شاید افراد سالم هم به ندرت به آن دست می یابند، دست پیدا کنند. پس نمی توان گفت که معلولیت مانع پیشرفت فرد است چرا که از همه عوامل و امکانات مهم تر و مؤثرتر، اراده و تلاش فرد است و اگر فرد این یقین را در خود ایجاد کند که می تواند، پس می تواند، چه معلول باشد و چه سالم.

در کلاس های ما افرادی حضور دارند که هم از ناحیه دست ها و هم از ناحیه پاها با معلولیت مواجه اند با این حال با اراده قوی و تلاش بسیار فعالیت هایی را انجام می دهند که گاهی افراد سالم قادر به انجام آن فعالیت ها نیستند. البته ممکن است گاهی انسان به اهداف و خواسته هایش نرسد اما این مسئله برای هر کسی چه سالم و چه معلول پیش می آید. به نظرم مهم آن است که انسان نهایت سعی خودش را بکند و بقیه مسائل را به خداوند واگذار کند.

برای دستیابی به موفقیت و پیشرفت باید تلاش کرد، زحمت کشید و سختی تحمل کرد،

ناامید نشد و در صورت به نتیجه مطلوب نرسیدن ناراحت و پشیمان نشد، چون حداقل این است که ما سعی خودمان را کرده ایم و اصلاً مهم هم همین است. اینکه به نتیجه مورد نظرمان نرسیده ایم شاید به صلاح مان نبوده و یا خدا نخواسته است.

توجه به شرایط سخت و مشکلات و کاستی های جسمی و مادی دیگران، تا چه اندازه بر اینکه انسان قدر فرصت ها و امکانات خودش را بداند تأثیر دارد؟

ورود به عرصه ورزش باعث تحولات روحی و فکری زیادی در من شد. «مریم» بعد از ورود به ورزش، «مریم» ورزشکار امروز تفاوت های بسیاری با «مریم» چهار سال قبل دارد. «مریم» امروز مدام خودش و مشکل جسمی اش و شرایطش را سرزنش نمی کند و آن را مانع پیشرفت خود نمی داند. «مریم» امروز با دیدن دوستان بسیارش باور کرده است که افراد بسیاری با درصد مشکلات جسمی خیلی بالاتر از او به موفقیت های زیادی دست پیدا کرده اند و راحت و امیدوار زندگی می کنند. او دیگر از نگاههای اطرافیان آزار نمی بیند و می کوشد با آنها رابطه برقرار کند. «مریم» امروز توانمندی های خود را باور کرده است و به قدرت اراده خود ایمان دارد.

عوامل دولتی، سازمان ها و ادارات دولتی تا چه اندازه در رسیدن به موفقیت نقش داشته اند؟

از آنجا که همه برنامه ها و امور اداری مسابقات و فعالیت هایمان را مربیان بر عهده داشتند، چندان در جریان میزان همکاری های آنها با مسئولان ورزشی مان نیستم، اما تا آنجا که می دانم همکاری و کمک اداره بهزیستی تأثیر بسیاری در روحیه و فعالیت بچه ها داشته است هر چند که این میزان همکاری و ارائه خدمات هنوز خیلی کم است. به طور مثال هفته ای دو روز تمرین برای شنای حرفه ای کم است و موجب افت کیفیت کار بچه ها می شود.

نقش ورزش در رشد و پیشرفت فکری و فرهنگی بانوان چقدر است؟

تقویت جسم و تن به طور مستقیم در سلامت و تقویت روح و روان تأثیر می گذارد و بدون

تردید تفکر و اندیشه افراد است که فرهنگ آنها را می سازد، وقتی همه این عوامل سلامت و با نشاط باشند بی شک رشد و پیشرفت معنوی و فکری افراد و به تبع آن جامعه را در پی خواهد داشت.

فرق یک بانوی ورزشکار با یک بانوی غیر ورزشکار چیست؟

همه افراد ورزشکار موفق ترند و نشاط و شادابی و امید که از عوامل اصلی موفقیت اند به راحتی در ظاهر، رفتار و گفتار آنها مشاهده می شود. از سوی دیگر نیز آثار پیری، افسردگی، دلزدگی از روزمرگی زندگی و کار خانه در یک بانوی ورزشکار به ندرت دیده می شود و اینها همگی باعث می شود در زندگی خانوادگی ارتباط با همسر و تربیت فرزندان نیز موفق تر باشد.

با وجود این همه آثار مثبت ورزش چرا گرایش به ورزش در میان بانوان چندان قابل توجه نیست؟

فکر می کنم با توجه به محیط های مختلف عوامل گوناگون و متعددی دخیل است شاید عمده ترین عوامل به شرح زیر باشد:

- نبود آموزش مناسب و فرهنگ سازی صحیح.

- برخی تعصبات و اندیشه های نادرست در مورد ضرورت ورزش به ویژه برای بانوان.

- شناخت نداشتن نسبت به قدرت ورزش و فضاهای فرح بخش و سالم ورزشی در حفظ جوانان از خطرات و آسیبهای اجتماعی چون اعتیاد و

- عدم برنامه ریزی صحیح و درازمدت و کارشناسانه از سوی مسئولان.

- کمبود و گرانی امکانات ورزشی به ویژه در سطح ورزش حرفه ای.

برای ترغیب و تشویق بانوان به ورزش چه باید کرد؟

اولین گام همان فرهنگ سازی است. باید جایگاه و اهمیت ورزش در برنامه های آموزشی مدارس تبیین شود. امکانات ورزشی را افزایش داد و از تبعیضات نابه جا در تقسیم بودجه و برنامه ریزی های ورزشی بانوان و آقایان جلوگیری کرد.

آیا شده در زندگی به مرحله ای برسی که از همه چیز ناامید شوی؟

حضرت علی(ع) می فرماید: «بزرگ ترین گناه ناامیدی است.» با توجه به این گفته ارزشمند همیشه سعی کرده ام که ناامید نشوم. البته گاهی پیش آمده که خسته بشوم اما چون سعی کرده ام به خدا توکل کنم هیچ گاه ناامید نشده و نمی شوم. در نهایت خستگی و فشارهای روحی باز احساس می کنم نیرویی و دستی در کار است که با آگاهی از امور و احوال ما حوادث را هدایت می کند. این در واقع همان اراده الهی است که بدون آن هیچ امری واقع نخواهد شد حتی برگگی از درختی نخواهد افتاد.

نقش خانواده در کسب موفقیت هایت چقدر بوده است؟

خانواده بزرگ ترین نعمتی است که خداوند به انسان عطا می کند. من همیشه وجود پدر و مادرم را بزرگ ترین لطف خدا به خود می دانم و بزرگ ترین دین را در این زمینه برگردنم می دانم.

همه افراد پدر و مادرشان را دوست دارند اما من فکر می کنم که این علاقه و ارادتم به آنها خیلی خاص و بیشتر از بقیه است چرا که آنها را عامل اصلی موفقیت هایم می دانم و تشویق هایشان همواره مرا به سوی امیدواری و تلاش هر چه بیشتر سوق داده است.

سال ها قبل جدیت و اصرار آگاهانه پدرم مانع از ترک تحصیل من شد و پس از آن هم خانواده بخصوص برادرم برای قدم گذاشتن در مسیر ورزش و ادامه آن بسیار تشویقم کردند. همیشه دعا می کنم که خداوند سایه وجود حمایتگر و آرام بخش آنها را بر سرم حفظ بدارد و به من قدرتی بدهد که از آن در راه عقیده ام استفاده کنم نه عقده ام.

ما نیز برای شما و تمامی بانوان ورزشکار معلول آرزوی موفقیت داریم.

هنر بازهم شرمسار معلولیت شد / گزارشی جالب از خواهران هنرمند

جمعه، مهر ۵، ۱۳۹۲، ۱۲:۳۹

اخبار ابرکوه



/ نیازهای "سمیه و زینب" رنگ آرزو گرفت /

سمیه و زینب، دو خواهر معلولی که در یکی از روستاهای ابرکوه زندگی می کنند، با وجود معلولیت شدید به گونه‌ای هنرمندانه به خلق آثار هنری پرداخته‌اند که باور معلولیت با مشاهده آثار آنها دشوار است و آنها برای ادامه این مسیر چشم به حمایت مسئولان دارند. بسیاری از ما وقتی با افرادی که با وجود محدودیت های فراوان در اوج امید زندگی می کنند و اطرافیان را نیز به سمت امیدواری سوق می دهند، روبرو می شویم از خودم خجالت می کشیم که با وجود سلامت کامل، از همه توان خود برای رسیدن به قله های موفقیت استفاده نمی کنیم و ناشکری لق لقه زبانمان شده است.

معلولیت، قصه پر غصه ای است که تنها کسانی با آن آشنایی دارند که خود یا عضوی از خانواده آنها معلول باشد.

در این میان جمعی از معلولان با این مشکلات کنار آمده اند و افرادی درس آموز برای دیگران شده اند.

تعداد این عده که توانمندی را به معلولیت گره زده اند در جامعه کم نیست و بسیاری از آنها قادرند با اندک یاری از سوی کسانی که باید یاری رسان آنها باشند و حداقل با اجرای قانون جامع معلولین، زندگی خود را اداره کنند و حتی دیگران را از کار خود منتفع کنند.



متأسفانه ندیدن این افراد در جامعه و تأمین حداقل نیازهای آنها دیگر معلولین را به سمت و سوی کار آفرینی سوق نمی دهد و تلاش های مسئولان محلی نیز که سوژه های این گزارش ما قدردانی خود را از آنان اعلام می کنند نیز نمی تواند حلال بسیاری از این مشکلات هر چند ناچیز باشند.

نمونه این مشکلات در اختیار نداشتن یک ویلچر برقی برای معلولی هنرمند است که قادر نیست تا درب خانه هم تردد کند.

داشتن عینکی که یاریگر او در ادامه کار مورد علاقه اش باشد و قیمت چندانی نیز ندارد ولی خانواده نمی توانند به واسطه مشکلات مالی به تهیه آن اقدام کنند نیز برخی از این مشکلات است.

خواهرانی که معلولیت را به حاشیه رانده اند

خانواده راجی، خانواده ای است که دو دختر معلول اما هنرمند دارند اما با هنر و همت خود، معلولیت را ندیده گرفته اند و در بین خانواده، اقوام و آشنایان محبوب شده اند و همه

منتظرند که فعالیت های هنری آنها را هر چند با قیمت هایی و در وسع خود، خریداری کنند.



آنان نیز دلخوش به این هستند که می توانند با وجه فروش کار خود که اغلب اوقات تنها وجه مواد اولیه آن اثر است، برای خلق اثری دیگر به خریداری وسایل مورد نیاز پردازند. سمیه راجی که ۲۴ سال دارد و از ناحیه دو دست و دو پا و همچنین چشم دچار معلولیت است در گفتگو با خبرنگار مهر اظهار داشت: از بچگی استعداد نقاشی داشتم و بدون هیچ کلاسی شروع به نقاشی کردم. حدود هشت سال است که بر روی بوم نقاشی رنگ و روغن کار می کنم و در اکثر خانه های آشنایان می توانید آثار مرا ببینید.

نگاه به معلولان تغییر پیدا کند

وی می گوید: بسیار علاقمند تحصیل بودم ولی به دلیل آنکه نمی توانستم برای ادامه تحصیل به مرکز دهستان بروم، بعد از اخذ پایان دوره راهنمایی، تحصیل را رها کردم.



از آثار نقاشی سمیه راجی

سمیه بزرگترین مشکل معلولان را نوع نگاه مردم به معلولان می داند البته این را هم ذکر می کند که وقتی سال پیش در جشنواره روستایی آثار خود و خواهرش ارائه شده و مورد تشویق قرار گرفته است، نگاه مردم به آنها بسیار عوض شده و به همین دلیل بسیار مشتاق حضور در نمایشگاه ها هستند اما با توجه به اینکه خانواده توان تأمین ابزار کار را برای آنها ندارند، نمی توانند به تولید انبوه کار پردازند و ناگزیر از فروش تابلوهای خود برای خرید لوازم هستیم.

سمیه با پدر و مادر و مادربزرگ خود زندگی می کند و پنج خواهر دارد و خانواده نیز برای او و دیگر خواهرش که با وجود معلولیت به کار در خانه روی آورده اند، احترام بسیاری قائل هستند.

سمیه به درخواست ما به بیان برخی از مشکلات خود نیز پرداخت.

وی اظهار داشت: چشمانم دچار انحراف است و قرنیه چشمم در حال خشک شدن است و به توصیه پزشکان دیگر نباید به نقاشی پردازم و تنها راه حل این مشکل، خرید عینکی خاص است که با وجودی که فقط چند میلیون هزینه دارد، خانواده در خرید آن به واسطه مشکلات مالی ناتوان هستند ضمن اینکه هر ماه باید باید هزینه های خرید داروهای چشم پزشکی را نیز پردازیم.



سمیه اضافه می کند: مفاصل زانوهایم به صورت مادرزادی خشک شده است و خم نمی شود و دستهایم نیز محدودیت حرکت دارند و نمی توانم انگشتان دست خود را نیز صاف کنم به همین دلیل قادر به انجام کارهای روزمره بدون کمک خانواده نیستم.

او می گوید: اگر زیاده خواهی نباشد نیاز به ویلچری برقی دارم که بتوانم حداقل تا درب خانه حرکت کنم و با دوستانم ارتباط برقرار کنم زیرا مادرم نیز که مرا یاری می دهد خود دچار دیسک کمر است و نمی توانم همیشه از او توقع کمک داشته باشم.

بزرگترین آرزویم ظهور امام زمان است

سمیه اظهار می کند: بزرگترین آرزویم ظهور امام زمان(عج) است و با امید به این واقعه بزرگ می خواهم به معلولیت فکر نکنم.

او با خوشحالی بیان می کند: تابلویی را به موزه امام رضا(ع) هدیه کرده ام و دو تابلو هم برای خیریه و همچنین حسینیه محله نقاشی کرده ام.

سمیه آرزوهای دیگری هم دارد که برآورده کردن آنها چندان مشکل نیست: دوست دارم نقاشی چهره کار کنم ولی استادی که بتواند در روستا یاری رسان من باشد، وجود ندارد و قادر نیستم برای آموزش به مرکز شهرستان ابرکوه سفر کنم.

او سه بار به همراه خانواده به مشهد مقدس سفر کرده است و حالا آرزوی رفتن به جمکران دارد.



خواهر سمیه، زینب ۲۲ ساله است که مانند او از ناحیه دست و پا مشکل دارد ولی به سختی راه می رود. هر دو خواهر با همدیگر اخت هستند و به همدیگر کمک می کنند.

به معلولان روستایی توجه ویژه شود

زینب با دستانی که به سختی قادر به نگهداری ابزار است و بدون دیدن هر آموزشی، معرق کار می کند و تابلوهای او در کنار نقاشی های خواهرش، خودنمایی می کند.

وی همچنین شاعر است و بزرگترین آرزوی او هم چاپ کتاب شعر است. او علاقمند موسیقی و خطاطی نیز هست ولی به دلیل اینکه استادی در روستا ندارد از این علاقه ها جا مانده است و برای رفتن به انجمن شعر ابرکوه نیز به واسطه معلولیت دچار مشکل است.

می گوید: از مسئولان می خواهم به معلولانی که در روستاها زندگی می کنند بیشتر رسیدگی کنند زیرا در این جا معلولی مانند من حتی برای خرید کفشی که خاص پایم باشد، با مشکل روبرو است.

مادر خواهران راجی نیز به خبرنگار مهر گفت: اوایل از اینکه دارای فرزندان معلول هستم، ناراحت بودم ولی از وقتی به برخی آسایشگاه ها سر زده ام و معلولیت بیشتری را در افراد دیده ام، کمتر به مشکلات خودم فکر می کنم و هنرمندی فرزندانم نیز که آنها را در بین اقوام زبانزد کرده، مرا بیشتر شکرگزار کرده است.



خانم رستمی البته این مطلب را هم اضافه می کند: تنها ناراحتی خانواده این است که نمی توانند تمام خواسته های آنان را که بیشتر درمانی است اجابت کنند.

بدرقه ما از خانواده این دو خواهر هنرمند، دعای فرجی از زبان زینب راجی است.

“شب و روز گل نرگس را صدا کن

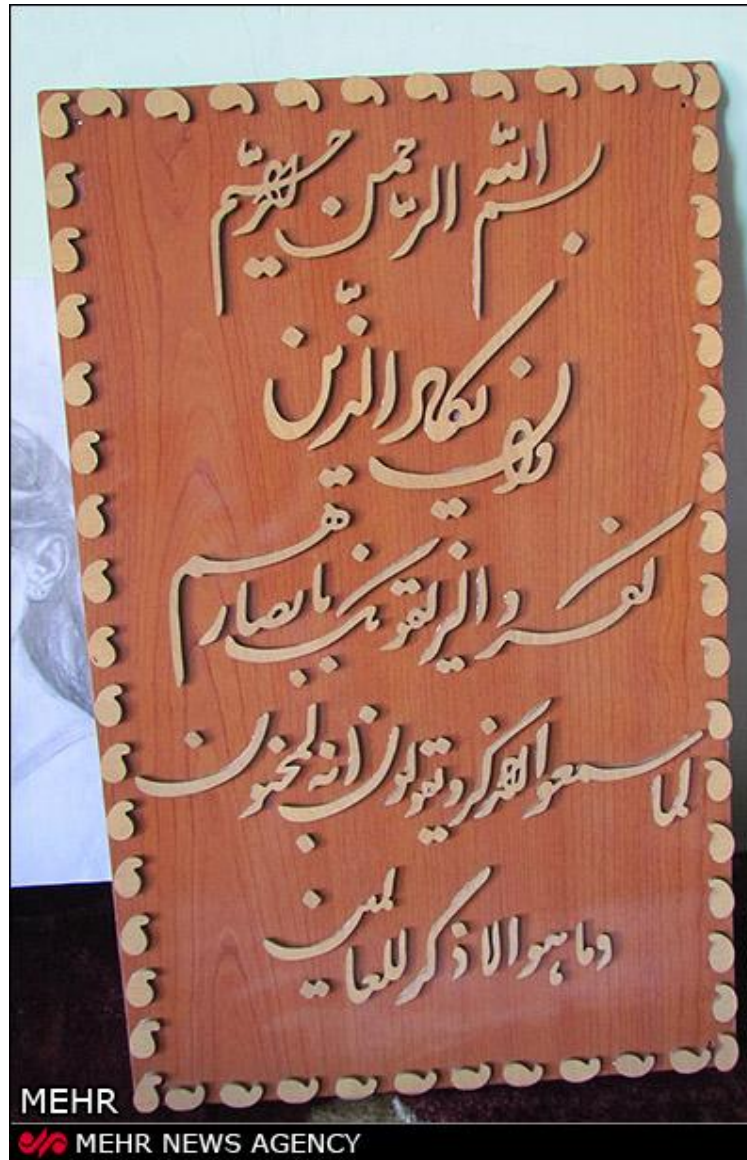
بخوان امن یجیب او را دعا کن

فرج خوان و دعای ندبه و عهد
ظهورش را تمنا از خدا کن
بخوان از حاجت قلب های عاشق
که یارب حاجت عالم روا کن
بخوان از انتظار چشم گریان
زتعیل در فرج هر دم دعا کن
بخوان از درد بی درمان هر دل
خدایا درد بی درمان دوا کن”

یاری گر روزهای سخت یکدیگر باشیم

در حال حاضر بیش از ۱۸ هزار معلول زیر پوشش بهزیستی استان یزد قرار دارند که از میان این تعداد، معلولان جسمی حرکتی با ۱۰ هزار و ۲۷۲ نفر بزرگترین گروه را تشکیل می دهند.

همچنین سالانه دو هزار تا دو هزار و ۵۰۰ معلول به جمعیت معلولان استان یزد اضافه می شود.



همه ما ممکن است در حوادث مختلف روزی دچار معلولیت شویم پس چه زیباست یاری رساندن به یکدیگر در روزهای سخت زندگی.

اگر چه متصدی اصلی حمایت از معلولان، سازمان بهزیستی است اما حمایت های ارگان های مختلف در بحث قانون جامع معلولین یک امر ضروری است.

نقش مردم را نیز باید در حمایت از معلولان پررنگ خواند. حمایت در اینجا تنها به حمایت های مالی خلاصه نمی شود اگر چه بسیاری از معلولان با کمک های مالی بسیار ناچیز، قادر به توانمندسازی خویش هستند.

.....

گزارش و عکس: رحیم میرعظیم / خبرگزاری مهر..

۱۴/۱۱/۱۳۹۱

<http://abarnews.ir/?p=837>

آبشار پنجه طلایی به مشکلات زندگی



پستی و بلندی ها همیشه در مسیر رودخانه زندگی وجود داشته است که اگر نباشد صدای آب هرگز زیبا به گوش نمی رسد. اما چگونه می شود در بین ناملایمات و معادلات چند مجهولی و سخت زندگی میانبر زد و به خیابان خوشبختی رسید. به جایی که دیگر از قیل و قال و دعوای خانمان برانداز خبری نباشد و آدم های قصه اش با وجود تمام سختی ها پله های موفقیت را یکی پس از دیگری طی کنند و فارغ از خستگی های روزمره رنگ زیبایی به زندگی خود بدهند و به همه ثابت کردند باید به مشکلات زندگی خندید و از کنارش رد شد. مهمان این هفته نشریه "داود علی پوریان" جوان 28 ساله و ساکن محله بهداشت است که در سانحه ای دچار نقص عضو شده است اما با این وجود توانسته فراز و نشیب های زندگی را با داشتن معلولیت یکی یکی پشت سر بگذارد و به عنوان عضو تیم

ملی والیبال نشسته نام و مقامی برای خود کسب کند و به همه کسانی که می گویند، معلولیت، محرمیت است ثابت کند که اینگونه نیست.

***اینطور که شنیدیم شما از بدو تولد معلول نبودید. این اتفاق چه طور رخ داد؟**

3سالم بود که در اثر یک سانحه رانندگی دچار قطع عضو بالای زانو پای چپ شدم. از آن دوران چیز زیادی به خاطر ندارم.

***از معلولیت خودتان احساس بدی نداشتین؟**

نه، درواقع چون این ویژگی از زمانی که یادم است با من بوده و من با آن رشد کرده‌ام و به اینجا رسیده‌ام، هیچ تصویر بدی از آن در ذهن ندارم. این معلولیت از 3 سالگی با من همراه بوده است و با آن 25سال از روزهای زندگی ام را سپری کرده‌ام. معتقدم که هرکس آینده اش را خودش تعیین می کند، چه سالم باشد یا یک فرد معلول. من با این معلولیت دوران کودکیم را گذراندم، مدرسه رفتم و درس خواندم، ازدواج کردم و ورزشکار شدم. اگر پایی برای دویدن ندارم در عوض روحی قدرتمند دارم که می‌توانم با توکل به خدای زیبا و یگانه پله‌های ترقی و سعادت را بپیمایم.

***اصلا چطور شد که ورزش را شروع کردین؟**

از همان کودکی، ورزش برایم جاذبه خاصی داشت. هر چه پیش‌تر می‌رفتم، این جاذبه و علاقه در من بیشتر نمود پیدا می‌کرد. زمانی که برای گرفتن پای مصنوعی مراجعه کرده بودم با معرفی یکی از دوستانم با ورزش‌های ویژه معلولان در سالن آشنا شدم و با تماشای بچه‌های ورزشکار به ورزش علاقه مند شدم و به آنها پیوستم. اکنون نزدیک به 14سال است که من به صورت جدی وارد عرصه ورزش شده‌ام.

***امکانات ورزشی منطقه را برای معلولان چگونه ارزیابی می کنید؟**

متاسفانه برای تشویق معلولان و نزدیک کردن آنها با فرهنگ ورزش و همچنین استفاده از امکانات ورزشی تسهیلات و برنامه قابل توجهی پیش بینی و ارائه نشده است. اگر خدمات و امکانات در اختیار معلولان بگذارند به حتم آنها هم می توانند بر این معلولیت ها غلبه کنند.

*امکانات شهری را چطور می بینید؟

با توجه به اصول و معیارهای شهرسازی باید مسیر تردد معلولان بهسازی شود. همچنین در سیستم حمل و نقل عمومی، وسایل باید به گونه ای باشد که شهروندان معلول هم بتوانند از آن استفاده کنند، که متاسفانه اکنون اینگونه نیست. من به عنوان معلولی که در منطقه 18 زندگی می کنم سهم دارم تا از خدماتی که ارائه می شود بهره مند شوم برای مثال در سطح منطقه می بینم در مکانی که جای پارک معلولان است، افراد سالم و عادی پارک می کنند و این زیر پا گذاشتن حقوق من شهروند است.

*از برنامه های آینده تان برایمان بیشتر بگویید؟

خودم را برای مسابقاتی که در کشور لهستان در برج 5 سال آینده و همچنین مسابقات باشگاه های آسیا در چین که قرار است در ماه آینده برگزار شود آماده می کنم. شرکت در مسابقات لیگ را هم در پیش دارم. من عاشق وطن و آینده کشورم هستم پس با تمام وجود تلاش و پشتکارم را به کار می برم تا در ارتقا و پیشرفت کشورم سهم ارزنده ای داشته باشم و در مقابل از دست اندرکاران و مسئولان کشورم می خواهم برای اینکه بتوانم در پیشرفت کشور و اداره آن سهم باشم امکاناتی را برای من و همنوعانم فراهم سازند تا ما هم بتوانیم نقشی در این میهن داشته باشیم. در آخر من و دوستان و هم باورانم فریاد می زنیم؛ ما نیز می توانیم.

*آخرین جمله ای که لازم می دانید مطرح کنید را می شنویم.

سختی برای همه هست نه فقط برای معلولان. خدای بزرگ را شاکرم که در لحظه لحظه زندگی به من نظر دارد و لحظه ای من را به حال خودم رها نکرد تا بتوانیم مقتدرانه و بهتر از افراد سالم زندگی کنم. مسایل و نارسایی ها بسیار است ولی به لطف خدا و وجود همرازی چون همسرم به جلو پیش می رویم. آینده از آن مااست. همچنین می خواهم همین جا از زحمات بی دریغ پدر و مادر عزیزم که نه تنها به خاطر داشتن مسئولیت های پدرانه و مادرانه بلکه به عنوان یک حامی مرا در این مسیر حمایت کردند، تشکر می کنم.

4 دوره "داود علی پوریان" در مسابقات جوانان والیبال نشسته؟؟ جهان حضور در کشورهای برزیل، اسلوانی و ایران حضور داشته است و تلاش او و هم تیمی هایش با کسب پیروزی و گرفتن 3 مدال طلا و نقره همراه بود؛ کسب طلای پارالمپیک پکن در سال 2008، نقره پارالمپیک لندن 2012، طلای پارالمپیک آتن در 2004 و طلای جام بین قاره ای در سال 2008 در مصر این مسابقات بود.

حمل و نقل ویژه

مدتی است که با مشارکت شهرداری و سازمان بهزیستی سامانه ای فعال شده است که در زمینه جابه جایی و حمل و نقل، به معلولان شهر تهران خدمات ارائه می دهد. تنها کافی است که شماره 4 رقمی 6305 را گرفته و با اعلام کد 10 رقمی کارت بهزیستی و نشانی محل سکونتتان عضو این سامانه شده و کد اشتراک دریافت کنید. معلولان برای جابه جایی به تمامی مناطق 22 گانه شهرداری تهران فقط 7 هزار تومان هزینه رفت و 7 هزار تومان هزینه برگشت پرداخت می کنند و از همراه آنها هزینه ای دریافت نمی شود.

آموزش های رایگان

موسسه نیکوکاری رعد الغدير از جمله تشکل های غیر دولتی است که طول هفته در 2 شیفت صبح و عصر خدمات آموزش فنی و حرفه ای- توانبخشی و حمایتی صددرصد رایگان ارائه می دهد. تولید البسه کار شرکتی و بیمارستانی، بازارچه خود اشتغالی توان یابان، راه اندازی اولین کلینیک دندانپزشکی ویژه توانیابان در کشور با هدف ارائه خدمات ۱۰۰٪ رایگان دندانپزشکی، راه اندازی مرکز توانبخشی اطفال برای خدمت رسانی به توان یابان از بدو تولد تا ۱۴ سالگی و... از دیگر اقدامات این خیریه است.

تخفیفات ورزشی

شهروندان معلول می توانند با استفاده از تخفیفاتی که شهرداری در اماکن ورزشی خود ارائه می دهد از خدمات ورزشی بهره مند شوند. استفاده از خدمات تفریحی در مجموعه های ورزشی شهرداری برای کسانی که معلولیت شدید دارند کاملاً رایگان و برای کسانی که معلولیت کمتری دارند با 50 درصد تخفیف ارائه می شود.

بازار کار برای معلولان

کارگاه آموزشی و مهارت آموزی معلولان با همکاری سرای محله امام خمینی (ره) و مدیریت دبیرستان استثنایی نیکان تدبیری است که مسئولان منطقه ای برای کمک به اشتغال معلولان اتخاذ کرده اند. مدیریت سرای محله امام خمینی (ره) در کنار برگزاری این کارگاه های آموزشی رایزنی هایی را برای پیدا کردن فرصت شغلی معلولان را نیز انجام می دهد. همچنین هماهنگی هایی هم با اتحادیه فرش و سازمان میراث فرهنگی برای اشتغال معلولان آموزش دیده صورت گرفته است.

خدمات توانبخشی

در مرکز شهید ذوالفقاری خدمات توانبخشی برای مددجویان جسمی - حرکتی، معلولان ذهنی، نابینایان و ناشنوایان و معلولان ضایعه نخاعی تحت پوشش سازمان ارائه می شود.

وجود تیم سیار ضایعه نخاعی شامل یک پزشک، یک فیزیوتراپ، یک مددکار، یک پرستار به منازل معلولان ضایعه نخاعی مراجعه کرده و خدمات تخصصی را به آنها ارائه داده و آموزش های لازم را در خصوص نگهداری و مراقبت و پیشگیری از ابتلا به زخم بستر را به معلولان و خانواده هایشان ارائه می دهند.

برخی از مشکلات از نگاه معلولان منطقه

*ناشنوایان

یکی از مهمترین مشکل ناشنوایان نداشتن رابط است. یک معلول ناشنوا به راحتی می تواند راه برود، ببیند و امور شخصی اش را انجام دهد و تا زمانی که حرف نزده باشد کمتر کسی متوجه معلولیت او می شود اما برقراری ارتباط با مردم بسیار سخت است و نمی تواند منظور خود را به راحتی برساند. این قشر برای پیدا کردن کار با مشکلات زیادی دست به گریبان هستند.

*نابینایان

فرد نابینا با مشکلات زیادی دست به گریبان است. علاوه بر سختی تردد در ناهمواری های شهر یکی از مهمترین مشکلات افراد نابینایان حضور در ادارات و سازمان ها و برقراری ارتباط با دیگران است. اما این قشر یک مشکل بزرگ دیگر هم دارند؛ اینکه برخی از شهروندان از روی ناآگاهی با مشاهده نابینا گمان می کنند باید به او کمک مالی کنند. این گله بسیاری از نابینایان است.

*ویلچر نشینان

معابر و خیابان ها، مکانیزه نبودن پل های عابر، نبود اتوبوس ها و تاکسی های مخصوص و مجهز به بالابر و نامناسب بودن ورودی ساختمان برخی از مراکز خدماتی برای تردد با ویلچر حکم غول بی شاخ و دمی را برای معلولان جسمی، حرکتی دارد. این قشر هم از نگاه ترحم آمیز مردم گلایه های بسیار دارند.

چتر حمایتی را بازتر کنیم

چند سالی است که کانون معلولان وابسته به اداره سلامت شهرداری در هر محله ای راه اندازی شده است. در آستانه این روز به سراغ "ابراهیم زالی" دبیر کانون معلولان منطقه رفتیم تا با برنامه ها و اقداماتی که شهرداری برای توانمند سازی آنها انجام داده است بیشتر آشنا شویم.

فعالیت 18 کانون

"ابراهیم زالی" به فعالیت 18 کانون ویژه معلولان در منطقه اشاره می کند و می گوید: «کانون معلولان منطقه در خانه های سلامت هر محله تشکیل شده است. در این کانون ها از معلولان عضوگیری می شود و افراد علاقه مند می توانند به نزدیک ترین خانه سلامت مراجعه و ثبت نام کنند. در 18 کانون معلولان منطقه 197 عضو ثابت و 10 نفر به عنوان دبیر کانون حضور دارند. برای عضویت کافی است با 2 قطعه عکس، کارت معلولیت، فتوکپی شناسنامه و مدرک تحصیلی به خانه های سلامت مراجعه کنند.»

برنامه های کانون

آموزش ها و خدمات اداره سلامت که شامل خدمات مشاوره روان شناسی و روان درمانی، خدمات پزشکی شامل معاینه رایگان پزشکی، تست فشار خون، تست قند خون، آموزش کمک های اولیه به خانواده های آنها، ارائه خدمات آموزشی بر اساس سرفصل های اداره کل، تهیه بسته ها و اقلام آموزشی، ارائه وبلاگ و سایت کانون معلولان است. همچنین برگزاری مسابقه های محلی، جشنواره هایی از آثار هنری و دستی اعضای کانون، اردوهای گردشگری و تفریحی از جمله فعالیت های کانون های معلولان است که با پا گرفتن این کانون ها جدی تر از گذشته دنبال می شود. از سوی دیگر در این کانون ها سفالگری، معرق کاری، عروسک بافی، خوشنویسی، آموزشی، شعرخوانی، مثبت کاری، تابلو فرش هم آموزش داده می شود.

طرح یک مشکل

کارگاه آموزش فرش بافی طبقه دوم ساختمان شورای اسلامی در شهرک گلدسته برگزار می شود و تاکنون در مرحله اول این دوره 25 نفر از معلولان آموزش دیده اند و بیش از 10 نفر هم برای دوره جدید تاکنون ثبت نام کرده اند. این در حالی است که "زالی" می گوید: «متأسفانه برخی از این هنرجویان، معلولان ویلچری هستند که توانایی بالا رفتن از پله را ندارند. به همین دلیل بارها برای شرکت در کارگاه آموزشی مدت ها در طبقه همکف ساختمان منتظر مانده اند تا شاید کسی پیدا شود و با کمک او بتواند از طبقات بالا بروند. برای این مشکل باید این مسیر مناسب سازی شود.»

هزینه کلاس ها

معلولان برای شرکت در این دوره باید مبلغ 155 هزار تومان پرداخت کنند. دبیر کانون معلولان درباره این هزینه می گوید: «متأسفانه این هزینه با توجه به وضعیت مالی و معلولیت برخی افراد مبلغ قابل توجهی است و عده ای توان پرداخت آن را ندارند. این طرح در اصل برای توانمندسازی و اشتغال معلولان انجام می شود که از طریق گذراندن این دوره آموزشی و کسب مدرک از مرکز فنی حرفه ای بتوانند وام اشتغالزایی دریافت و مخارج زندگیشان را تامین کنند.» به گفته او باز پرداخت این وام هم مشکل دیگری است که معلولان با آن روبرو هستند لذا سخن پایانی او این است: «معلولان به عنوان شهروندان همین جامعه حمایت و امکانات بیشتری می خواهند. باید حمایت و امکانات به شکلی باشد که این عزیزان دغدغه ای جزء یادگیری نداشته باشند و با خیالی آسوده در دوره های آموزشی و کسب مهارت شرکت کنند.»

ثریا روزبهانی

<http://www.mahalleh18.ir/atlich/626-1392-09-09-21-06-07.html>

هانیه عرب

نوشته شده توسط رعد الغدير منتشر شده در توانیاب برگزیده

دوشنبه، 30 دی 1392 ساعت 15:06



قهرمان عرصه زندگی
به سراغ یکی دیگر از برجسته های قشر معلول آمده ام. لبخندی که همیشه روی لبهای هانیه است. من را کنجکاو کرد تا بخواهم بیشتر از او و خانواده اش بدانم. معلولیت او هیچ مانعی برای ادامه تحصیل و کسب موفقیت هایش نبوده؛ کسب رتبه اول استان تهران؛ پایه چهارم ابتدایی در مسابقات حفظ قرآن، رتبه سوم در رشته پوچیا (ورزش معلولین جسمی حرکتی)، رتبه اول شهر تهران در مسابقات علمی درس تاریخ و رتبه دوم جشنواره فرهنگی هنری باور در بخش داستان و چاپ کتابهای (تولدی دوباره و قهرمان عرصه زندگی) و... از موفقیت های او به شمار می آیند، اما به نظر من امید و انگیزه هانیه برای کسب موفقیت های بیشتر و مبارزه با مشکلات بزرگترین موفقیت او بوده است .

لطفاً به طور کامل خودتان را معرفی کنید ؟

هانیه عرب متولد 1369/7/24 دارای معلولیت جسمی و حرکتی از نوع سی پی با 95 در صد معلولیت جسمی و در حال حاضر دانشجوی ترم هفت رشته حقوق هستم مقطع کارشناسی .

• از چه زمانی دچار معلولیت شده اید ؟

شش ماهه به دنیا آمدم و همین تولد زود هنگام بود که موجب نرسیدن اکسیژن به مغز و فلج مغزی ام شد .

• در مدت تحصیل همیشه رتبه اول را کسب کرده اید، با هوش و استعدادی که داشتید آیا در خانه کسی کمکتان می کرد ؟

بله مادرم بزرگترین کمک من در منزل بود. مطالب درسی را میگفتم او یادداشت می کرد و برای اینکه کمتر وقتم هدر رود درسها را از من می پرسید و در مواقعی که مشکل داشتم برایم توضیح می داد.

• موضوع داستانتان که در جشنواره باور موفق به کسب رتبه دوم شد؛ چه بود؟ و جرعه نوشتنش چگونه در ذهنتان شکل گرفت؟

اسم داستان " دختری با موهای قهوه ای " بود . که موضوعی کودکانه و تخیلی داشت با تشویق های دبیران ادبیات از جمله خانم زهره اعتضاد و خانم آرام به نوشتن آن اقدام کردم .

• بار اول چگونه متوجه شدید که قدرت داستان نویسی دارید ؟

با مطالبی که در کلاس ارائه می دادم و راهنمایی و تشویق معلم های مدرسه و پدر و مادر عزیزم

• چگونه در رفت و آمد به مدرسه پدر و مادر همراهیتان می کردند؟

با توجه به مشکلات سرویس و بعد مسافت باید 4 صبح از خواب بیدار شده و از منزل خارج می شدیم یک ساعت و نیم در راه بودیم تا به محلی که راننده سرویس مشخص

کرده بود برسیم. دو مسیر را با وسیله نقلیه عمومی طی می کردیم و بعد من سوار سرویس می شدم و حدود ساعت 3 بعد از ظهر نیز مادرم باز در مکانی که راننده مشخص کرده بود منتظر می ماند و حدود 4 و 30 دقیقه بعد از ظهر ما به منزل می رسیدیم. متأسفانه از جهت سرویس دهی و رفت و آمد با ما همکاری نمی شد و پدر و مادرم مجبور بودند هر روز مسافتی مرا همراهی کنند.

- هر روز به مدرسه می رفتید؟ یا بعضی روزها؟

بله هر روز شاید در مدت یک سال تحصیلی بدون غیبت.

- از تفریح ها و بازی های دوران کودکتان بگویید؟

من اصلاً در دوره کودکی بازی نداشتم فقط وسایل فکری و توانبخشی بود که به عنوان ساعت تفریح و بازی من استفاده می شد به خاطر مشکلات و ناتوانیهایی که داشتم نمی توانستم از وسایل تفریحی پارکها و مکانهای تفریحی استفاده کنم و باز هم متأسفانه در این جور مکانها حقوق و نیازهای ما در نظر گرفته نمی شد.

- در ارتباط با هم سن و سال های خودتان که معلولیتی نداشتند، مشکلی نداشتید؟

در دوره راهنمایی زمانی که من به موسسه زبان انگلیسی می رفتم دانش آموزان چون می دانستند من نمی توانم بنویسم و نیاز به جزوه آنها دارم، بعد از اتمام کلاس؛ سریع از کلاس خارج می شدند که من از جزوه آنها کپی نگیرم و معلم کلاس با اینکه می دانست من استعداد و حافظه لازم را دارم، می گفت کل مطلب روی تخته را حفظ کن، ولی حجم بالای مطالب این اجازه را به من نمی داد و من از این برخورد ها ناراحت می شدم. ولی در دوره پیش دانشگاهی؛ هم مسئولان مرکز و هم دانش آموزان برخورد بسیار خوب و منطقی با من داشتند.

- با همه سختیها یی که پشت سر گذاشتید؛ چطور تصمیم گرفتید ادامه تحصیل بدهید و به موفقیت های خودتان اضافه کنید؟



عشقی که به درس داشتم من را مجاب کرد همه سختیها را به جان بخرم در حال حاضر دانشجوی ترم هفت رشته حقوق دانشگاه نور طوبی تهران هستم که دانشگاهی مجازی است. من در منزل درسهای بسیار سخت حقوق را با (DVD) مطالعه می کنم و فقط برای امتحان به دانشگاه می روم و امتحان می دهم و گاهی اوقات برایم سوالاتی پیش می آید ولی نمی توانم به رفع آنها اقدام کنم. هرچند دانشگاه کلاس حضوری برای رفع اشکال دارد ولی شرایط محیطی (رفت و آمد و پله و...) برای حضور من مناسب نیست. الان که می بینم علیرغم تمام مشکلات توانسته ام تا این سطح ادامه تحصیل بدهم بی نهایت خوشحالم و موقعیت کنونی ام را مدیون لطف خدا و صبر پدر و مادر عزیزم می دانم.

- موفقیت دیگری که در سال 92 کسب کردید چاپ کتاب "قهرمان عرصه زندگی" بود

، هدفتان را از نوشتن بیشتر توضیح دهید ؟

بله حرفهای ناگفته دلم را در کتابهایم چاپ کردم. با نوشتن داستان (قهرمان عرصه زندگی (امیدوارم بتوانم بخشی از واقعیت های زندگی معلولین را به تصویر بکشم و از

توانمندیهای آنان سخن بگویم . این مهم نیست که دیگران درباره تو چگونه فکر می کنند
مهم این است که تو خود را چگونه می بینی ! این داستان را تقدیم به همه کسانی میکنم
که توانایی های خود را باور کردند و به آنهایی که تاثیر پذیرند .

و با نوشتن (کتاب تولدی دوباره) آواز زندگی را بخوان، گرچه دلی پر درد داری. در میان
امواج زندگی ایستادگی کن، اگر چه تیغ های تیز سرنوشت زخمهای عمیقی را بر روح
ایجاد کردند. در ساز زندگی نُت های عشق و محبت را بیاموز حتی به آنان که گلبرگ
های احساس را زیر پا می گذارند و وجود ارزشمندت را نا دیده می گیرند. در میان رود
پر خروش زندگی امیدوار و پر نشاط باش اگر چه سنگهای ناامیدی مسیر عبورت را
مسدود کنند .

• آیا رشته حقوق مورد علاقه شما بود یا اینکه به دلیل محدودیتهایی این رشته را
انتخاب کردید ؟

حقیقتاً انتخاب رشته حقوق الویت سوم من بود و الویت اول من رشته ادبیات بود؛ چون
عاشقانه این رشته را دوست داشتم و با روحیات من بیشتر سازگار بود تا رشته حقوق، ولی
چون رشته ادبیات را در دانشگاه مجازی نداشت رشته حقوق را انتخاب کردم . اما در حال
حاضر با نوشتن داستان کوتاه و دل نوشته، که هاله ای از ادبیات است، با لطافت ادبی
قوانین سخت حقوق را نرم و لطیف می کنم .

• آرزوهای گمشده ؟

می گویم خورشید با طلوعش امید دوباره ای به زندگی می دهد؛ برای همین وبلاگم را
خورشید تابان آرزوها نامیدم .

میگوید صبح شروع دوباره ای باری رسیدن به موفقیت است.

میگوید مادر ایسگاه امید فرزند است و می نویسد هر ثانیه فرصت تازه ای است برای
شکفتن گل توانایی ، پس امیدوار باش و در تاریکی چراغی بیافروز .

• ناگفته های هانیه ؟

به امید روزی که همه انسانها در کمال آرامش و امیدواری در کنار هم زندگی کنند. امید مانند ترانه ای است که باید آن را مرتب با خود زمزمه کرد و می خواهم به تمام دوستانم بگویم که اگر هر چیزی بخواهند می شود و از پدر و مادر عزیزم که در هیچ شرایطی تنهایم نگذاشتند و مشوق اصلی من در تمام کارهایم بودند و هستند تشکر ویژه ای داشته باشم . به امید روزی که بتوانم ذره ای از زحماتشان را جبران کنم .

منبع : مجله تلاش سبز / سال دوم / شماره 5 / پائیز 92

- See more at: <http://www.raadalghadir.org/fa/component/k2/item/429-%D9%87%D8%A7%D9%86%DB%8C%D9%87-%D8%B9%D8%B1%D8%A8#sthash.P37uEyPa.dpuf>

داستان موفقیت دختری که دست نداشت

هیچ وقت دکترها نفهمیدند که چرا جسیکا در لحظه تولد دست نداشت. خودش هم نمیداند اما زندگی کردنش، آنهم بدون دست برای ما آدم‌ها حاوی پیامی است که کاملاً گویاست...

هیچ وقت دکترها نفهمیدند که چرا جسیکا در لحظه تولد دست نداشت. خودش هم نمیداند اما زندگی کردنش، آنهم بدون دست برای ما آدم‌ها حاوی پیامی است که کاملاً گویاست... جسیکا کاکس متولد 1983 در آریزونا، آمریکا اولین شخصی بود که مجوز خلبانی بدون دست در جهان را کسب کرد. او همچنین به عنوان اولین دارنده کمر بند سیاه در تکواندو است. جسیکا در حال حاضر دارای مدرک کارشناسی در رشته روانشناسی از دانشگاه آریزونا و به عنوان سخنران انگیزشی فعالیت می‌کند. جسیکا بر این باور است که با ترکیب خلاقیت، پایداری، شهامت و بی‌باکی، هیچ چیز غیر ممکن نیست.



او از همان لحظه اول بدون دست پا به دنیای ما گذاشت



میتوان سخت ترین کارها را انجام داد حتی آنهایی که به نظر غیر ممکن می آیند



نداشتن دو دست مانعی برای ورزش مورد علاقه ایجاد نمی کند



بدون دست هم میتوان زیبایی را تجربه کرد و به زیبایی جنگیدن با زندگی و نقص های آشکار آن



برای پرواز کردن دست ها کار ساز نیست. برای پرواز بال میخواهی و جسیکا بالهائیش
در اراده اش است



بدون دست هم میتوان پرواز کرد اما من که دست دارم چی؟ آیا من هم اراده آهنین و
روح پرواز را دارم؟



او هم میتواند در برابر ناملايمات دنيا از خودش دفاع کند



برای آنان که در امتحان شهری بارها رد شدند تا گواهینامه گرفتند جسیکا حرف دارد
که در این عکس میتوان شنید



شاید بتوان اینگونه هم نامه های عاشقانه نوشت



شاید بتوان با دست هایی که اصلا وجود ندارد دیگران را در آغوش گرفت و برایشان از راز های سر به مهر تقدیر های تغییر ناپذیر سخن گفت. آری میتوان بدون دست هم دیگران را در آغوش گرفت.







وقت آن است که باور کنیم یک معلول جسمی هم میتواند در مسابقه دو صد متر المپیک مدال طلا را به گردن بیاویزد. وقت آن است که چشم‌ها را باز کنیم و با جرات به مبارزه با دنیا برخیزیم. عکس‌های جسیکا با ما سخن می‌گوید که به پاس تمام لحظات عمر می‌توان به زندگی لبخند زد و بهر شکل ممکن با ایجاد حس اعتماد بنفس به راز خواستن و توانستن، پی برد!

منبع : گروه اینترنتی پرشین استار

دختر ایرانی که همه را متعجب ساخت

سه شنبه پنجم دی 1391

فاطمه صالحی، دختری که هم سنتور می‌نوازد، هم طراحی و گریم انجام می‌دهد و هم دانشجوی موسیقی است؛ قصد دارد دکترا خود را هم بگیرد. می‌توان از فاطمه صالحی که به طور مادرزادی دو دست و یک پا ندارد، به معنای واقعی کلمه یک «بمب روحیه» نام برد. زمستان داشت تمام می‌شد.

به گزارش سه نسل به نقل از خبرآنلاین، ساعت ۵/۶ صبح روز ۲۳ اسفند ۱۳۶۵ بود. همه در هول و ولای به دنیا آمدن بچه‌ها بودند. اول معصومه به دنیا آمد؛ بچه‌ای سالم و طبیعی. اما هنوز همه چیز تمام نشده بود، یک ربع بعد قل بعدی فاطمه به دنیا آمد؛ نوزادی که دست‌هایش رشد نکرده بودند و فقط یک پا داشت. از همه بیشتر پرستار اتاق عمل ناراحت شد چون باید این خبر را به پدر این دوقلوها و بقیه اعضای خانواده که پشت در اتاق عمل منتظر بودند می‌داد.

مادرم زمانی که ما را باردار بود زمین خورد. همین باعث شد که من گوشه شکم مادر بچسبم و نتوانم حرکت کنم و رشد خوبی نداشته باشم. حتی وقتی مادرم دکتر می‌رفت آنها فکر می‌کردند که فقط یک بچه در رحمش وجود دارد؛ غافل از آنکه ما دو قلو بودیم. اولین روز مدرسه را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. با آنکه با مادرم رفته بودیم ولی من از نظر روحی خیلی اذیت شدم.

چون مدرسه یک اجتماع کوچک بود و بقیه بچه‌ها خودشان را با من مقایسه می‌کردند و این مرا اذیت می‌کرد. وقتی هم که مادرم مرا در مدرسه تنها گذاشت، کمبودها را بیشتر احساس کردم ولی به هر حال توانستم دوستان خوبی پیدا کنم. اما تا دوران راهنمایی هم از نگاه‌های سؤال‌برانگیز مردم ناراحت می‌شدم. او قبل از رفتن به مدرسه قلم را با پایش می‌گرفت و نقاشی می‌کشید و این روند تا سال دوم دبستان هم ادامه داشت تا اینکه معلم کلاس سومشان با او صحبت کرد و فاطمه قبول کرد که اگر بخواهد وارد دانشگاه شود باید مثل بقیه باشد بنابراین نوشتن با دست‌هایش را شروع کرد؛ اولش خیلی سخت بود ولی

هنوز هم خیلی از کارها را با پایم انجام می‌دهم؛ مثلاً وقتی در خانه هستیم با پا غذا می‌خورم. تا وقتی که فاطمه مدرسه می‌رفت برای آنکه از درسش عقب نماند به کلاس‌های آزاد نمی‌رفت ولی وقتی دیپلمش را گرفت سنتور را پیش استادش، غلامرضا مشایخی شروع کرد؛ «از سازها به پیانو و گیتار علاقه‌مند بودم ولی شرایط فیزیکی‌ام این اجازه را نمی‌داد. وقتی مشورت کردم متوجه شدم که می‌توانم در ساز سنتور موفق باشم.

اطلاعاتم درباره این ساز در حد این بود که می‌دانستم به شکل دوزنقه است ولی اگر حمایت‌ها و تشویق‌های استادم نبود شاید هیچ وقت به این ساز علاقه‌مند نمی‌شدم. فاطمه برای اینکه بتواند نواختن سنتور را شروع کند به پروتزهایی برای دستانش نیاز داشت تا با آنها مضراب را در دست بگیرد. متخصصان هلال احمر این کار را انجام دادند و فقط ماند یادگیری نت‌ها که فاطمه همیشه از آن می‌ترسید ولی بالاخره توانست با تمرین زیاد

نت‌خوانی را هم یاد بگیرد.

او طراحی سیاه قلم را هم از برادر بزرگترش مهدی یاد گرفت؛ «در طراحی کشیدن پرتره انسان برایم خیلی سخت بود چون نمی‌توانستم دور صورت را خوب دریاورم اما تمرین

کردم و موفق شدم». بعد از آن هم به طراحی روی سفال علاقه‌مند شد. بعد از اینها نوبت به گریم و آرایشگری رسید که فاطمه از کودکی به آن علاقه داشت؛ «وقتی ثبت نام کردم استادم گفت تو می‌توانی این کار را انجام دهی؟ چون خیلی ظریف‌کاری دارد.

من هم جواب مثبت دادم. در کلاس صدای استاد را ضبط می‌کردم و خیلی دقیق به کارهایش نگاه می‌کردم تا بهتر یاد بگیرم. آموزش گریم به همین منوال تمام شد تا اینکه نوبت به روز امتحان رسید؛ روزی که اگر می‌توانست قبول شود دیپلم چهره‌پردازی می‌گرفت.

فاطمه آن روز را به یاد می‌آورد و می‌گوید: «مسئول برگزاری امتحان از مربی‌ام پرسید من چه مدلی به او بدهم که بتواند انجام دهد؟ این حرفش ترحم‌آمیز بود و خیلی ناراحت شدم و مربی‌ام هم به او گفت سخت‌ترین مدلی را که فکر می‌کنید به این هنرجو بدهید.

او هم مدل خاتون را به من داد که خیلی سخت بود. بعد هم گفت یک ربع هم به‌ات وقت اضافه می‌دهم ولی من با خودم گفتم باید جوری کارم را پیش ببرم که به آن یک ربع وقت اضافه هم احتیاج پیدا نکنم». فاطمه آن قدر کارش را خوب انجام داد که تنها کسی در آن دوره بود که توانست با نمره ممتاز دیپلم گریم بگیرد. اما انگار اشتیاق این دختر به تجربه و یادگیری مهارت‌های تازه تمامی‌نداشت چون او مدرک گرافیک کامپیوتری‌اش را هم گرفت؛ «من همه این مدارک را گرفتم تا شاید بتوانم برای خودم کاری دست و پا کنم ولی متأسفانه هیچ کس حاضر نمی‌شود به یک معلول کار بدهد. آنها به معلولیت آدم نگاه می‌کنند نه به اینکه چه توانمندی‌هایی دارد. برای کار به جاهای زیادی مراجعه کرده‌ام که تا الان به سه در بسته خورده‌ام.»

کنسرت در عشق‌آباد فاطمه وقتی نواختن آهنگ «ای الهه ناز» را یاد گرفت به سنتور

بیشتر علاقه مند شد. اولین کنسرتی هم که داشت در فرهنگسرای بهمن با همین آهنگ بود. «تولد حضرت فاطمه (س) بود. مادرم هم بین جمعیت نشسته بود و وقتی نگاهش کردم دلم قرص شد.»

ای الهه ناز وای ایران را نواختم و وقتی تمام شد نفس عمیقی کشیدم و عکس العمل مردم و تشویق آنها برایم خیلی غیر منتظره بود». مادر فاطمه آن شب را به یاد می آورد و می گوید: «صندلی فاطمه نامناسب بود و او مدام از روی آن سر می خورد ولی بالاخره توانست کنترل خودش را حفظ کند و اجرای خوبی داشته باشد». سنتور تا دکترا فاطمه سال ۱۳۸۷ به عنوان دانشجوی موسیقی کنسرواتور ایران پذیرفته شد؛ «تصمیم گرفتم بروم موسیقی بخوانم.»

او ادامه می دهد: «روز اول دانشگاه برایم درست مثل روز اول مدرسه بود؛ با این تفاوت که آن موقع خواهرم همراهم بود ولی این دفعه تنهای تنها بودم. اما رفتار دانشجویان و استادان برخلاف آن زمان خیلی عادی بود. ترم یک که بودم همه فکر می کردند من از موسیقی سر در نمی آورم و به من یک هفته مهلت دادند تا نتها را حفظ کنم اما من این کار را قبلاً یاد گرفته بودم.»

با تمام این تفاسیر فاطمه مثل خیلی از معلولان دیگر مشکلات زیادی در رفت و آمد دارد. خودش در این باره می گوید: «فاصله خانه ما تا دانشگاه خیلی زیاد است. روزهای اول آژانس می گرفتم و با مادرم می آمدم ولی الان خودم به تنهایی با آژانس می آیم که خیلی هزینه بر است.»

همین طور برای سوار شدن و پیاده شدن مخصوصاً اگر وسیله و یا ساز دستم باشد از دوستان و همکلاسی هایم کمک می گیرم». او از ترم سوم ساز سنتور را به عنوان ساز تخصصی خودش انتخاب کرده و امیدوار است بتواند این رشته را تا مقطع دکترا و

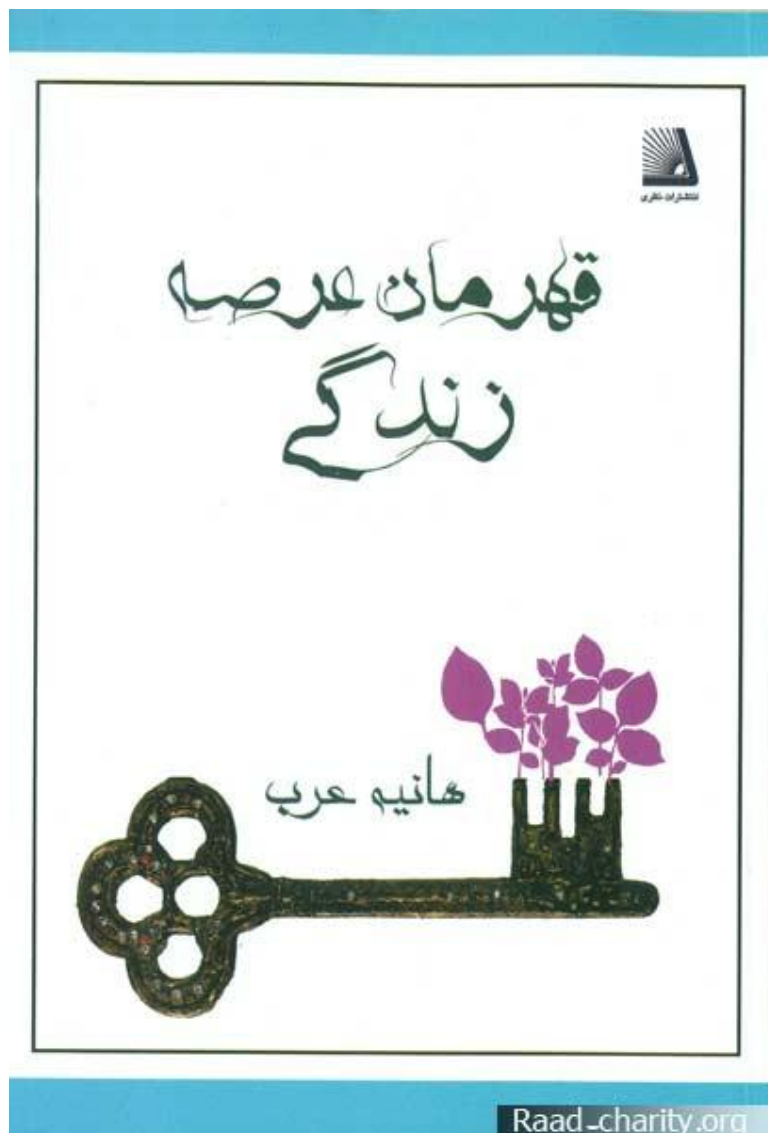
آهنگسازی ادامه دهد. فاطمه موفقیت‌هایش را مدیون خانواده‌اش می‌داند؛ خانواده‌ای که او را محدود نکردند و مانند خواهر دوقلویش هر امکاناتی را که در توانشان بود در اختیار او گذاشتند.

فاطمه می‌گوید: «سخت‌ترین لحظات برای من این است که مردم با نگاه ترحم‌آمیز به من خیره شوند. البته حس ششم خیلی خوبی هم دارم و تا متوجه شوم که کسی می‌خواهد از روی دلسوزی به من کمک کند کاری می‌کنم که با دیدن توانایی‌هایم از انجام این کار منصرف شود. من با معلولیت خودم کنار آمده‌ام و دلم می‌خواهد مردم هم این را بدانند و اجازه بدهند راحت زندگی کنم.»



منبع : خبر آنلاین ، سه نسل

قهرمان عرصه زندگی



به سراغ یکی دیگر از برجسته های قشر معلول آمده ام. لبخندی که همیشه روی لبهای هانیه است من را کنجکاو کرد تا بخواهم بیشتر از او و خانواده اش بدانم. معلولیت او هیچ مانعی برای ادامه تحصیل و کسب موفقیت هایش نبوده کسب رتبه اول استان تهران پایه چهارم ابتدایی در مسابقات حفظ قرآن، رتبه سوم در رشته بوچیا (ورزش

معلولین جسمی و حرکتی)، رتبه اول در مسابقات علمی درس تاریخ و رتبه دوم جشنواره فرهنگی و هنری باورد در بخش داستان و چاپ کتابهای (تولدی دوباره و قهرمان عرصه زندگی) و..... از موفقیت های او به شمار می آیند، اما به نظر من امید و انگیزه هانیه برای کسب موفقیت های بیشتر و مبارزه با مشکلات بزرگترین موفقیت او بوده است .

تلاش سبز : لطفا به طور کامل خودتان را معرفی کنید؟

هانیه عرب متولد **1369/7/24** دارای معلولیت جسمی و حرکتی از نوع سی سی پی با **95 درصد معلولیت جسمی** و در حال حاضر دانشجوی ترم **7** رشته حقوق هشتم مقطع کارشناسی.

تلاش سبز : از چه زمانی دچار معلولیت شده اید؟

شش ماهه به دنیا آمدم و همین تولد زود هنگام بود که موجب نرسیدن اکسیژن به مغز و فلج مغزی ام شد .

تلاش سبز : در مدت تحصیل همیشه رتبه اول را کسب کرده اید، با هوش و استعدادی که داشتید آیا در خانه کسی کمک تان می کرد؟

بله مادرم بزرگترین کمک من در منزل بود. مطالب درسی را می گفتم، او یا داشت می کرد و برای اینکه کمتر وقتم هدر رود درس ها را از من می پرسید و در مواقعی که مشکل داشتم برایم توضیح می داد.

تلاش سبز : موضوع داستانتان که در جشنواره باور موفق به کسب رتبه دوم شد، چه بود و جرقه نوشتنش چطور در ذهنتان شکل گرفت ؟

اسم داستان (دختری با موهای قهوه ای) بود که موضوعی کودکانه و تخیلی داشت. با تشویق های دبیران ادبیات از جمله خانم زهره اعتضاد و خانم آرام به نوشتن آن اقدام کردم.

تلاش سبز: بار اول چطور متوجه شدید که قدرت داستان نویسی دارید؟

با مطالبی که در کلاس درسی ارائه می دادم و راهنمایی و تشویق معلم های مدرسه و پدر و مادر عزیزم.

تلاش سبز: چگونه در رفت و آمد به مدرسه پدر و مادر همراهِتان می کردند؟

با توجه به مشکلات سرویس و بعد مسافت، باید 4 صبح از خواب بیدار شده و از منزل خارج می شدیم یک ساعت و نیم در راه بودیم تا به محلی که راننده سرویس مشخص کرده بود برسیم، دومی را با وسیله نقلیه عمومی طی می کردیم و بعد من سوار سرویس می شدم و حدود ساعت 3 بعد از ظهر نیز مادرم در مکانی که راننده مشخص کرده بود منتظر می ماند و حدود ساعت 4 و 30 دقیقه بعد از ظهر ما به منزل می رسیدیم. متأسفانه از جهت سرویس دهی رفت و آمد با ما همکاری نمی شد و پدر و مادرم مجبور بودند هر روز مسافتی مرا همراهی کنند.

تلاش سبز: هر روز به مدرسه می رفتید؟ یا بعضی روزها؟

بله هر روز شاید در مدت سال تحصیلی بدون غیبت.

تلاش سبز: از تفریح ها و بازی های دوران کودکیتان بگوئید؟

من اصلاً در دوره کودکی بازی نداشتم فقط وسایل فکری و توانبخشی بود که به عنوان ساعت تفریح و بازی من استفاده می شد. به خاطر مشکلات و ناتوانیها می که داشتم

نمی توانستم از وسایل تفریحی پارک ها و مکان های تفریحی استفاده کنم و باز هم متاسفانه در اینجور مکان ها حقوق و نیازهای ما در نظر گرفته نمی شود.

تلاش سبز : در ارتباط با هم سن و سال های خودتان که معلولیتی نداشتند، مشکلی نداشتید؟

در دوره راهنمایی زمانی که من به موسسه زبان انگلیسی می رفتم دانش آموزان چون می دانستند من نمی توانم بنویسم و نیاز به جزوه آنها دارم. بعد از اتمام کلاس سریع از کلاس خارج می شدند که من از جزوه آنها کپی نگیرم و معلم کلاس با این که می دانست من استعداد و حافظه لازم را دارم می گفت کل مطلب روی تخته را حفظ کن، ولی حجم بالای مطالب این اجازه را به من نمی داد و من از این برآوردها ناراحت می شدم. ولی در دوره پیش دانشگاهی هم مسئولان مرکز و هم دانش آموزان بر خورد بسیار خوب و منطقی با من داشتند.

تلاش سبز : با همه سختی های که پشت سر گذاشتید چطور تصمیم گرفتید ادامه تحصیل بدید و به موفقیت های خودتان اضافه کنید؟

عشقی که به درس داشتم من را مجاب کرد همه سختی ها را به جان بخرم در حال حاضر دانشجوی ترم 7 رشته حقوق دانشگاه نور طوبی تهران هستم که دانشگاهی مجازی است. من در منزل درسهای بسیار سخت حقوق را با (دی وی دی) مطالعه می کنم و فقط برای امتحان به دانشگاه می روم و امتحان می دهم و گاهی اوقات برایم سوالاتی پیش می آید ولی نمی توانم به رفع آنها اقدام کنم. هر چند دانشگاه کلاس حضوری برای رفع اشکال دارد، ولی شرایط محیطی (رفت و آمد و پوله و.....) برای حضور من مناسب نیست. الان که می بینم علیرغم تمام مشکلات توانسته ام تا این سطح ادامه

تحصیل بدهم بی نهایت خوشحالم و موفقیت کنونی ام را مدیون لطف خدا و صبر پدر و مادر عزیزم می دانم .

تلاش سبز : موفقیت دیگری که در سال 92 کسب کردید چاپ کتاب قهرمان عرصه زندگی بود ، هدفتان را از نوشتن بیشتر توضیح دهید ؟

بله حرفهای نا گفته دلم را در کتاب هایم چاپ کردم . با نوشتن داستان(قهرمان عرصه زندگی) امید وارم بتوانم بخشی از واقعیت های زندگی معلولین را به تصویر بکشم واز توانمندی های آنان سخن بگویم . این مهم نیست که دیگران در باره تو چگونه فکر می کنند مهم این است که تو خود را چگونه می بینی! این داستان را تقدیم به همه کسانی که توانایی های خود را باور کردند و به آنها بی که تا ثیر پذیرند .

و با نوشتن (کتاب تولدی دوباره) آواز زندگی را بخوان، گر چه دلی پر درد داری . در میان دریای موج زندگی ایستادگی کن ، اگر چه تیغ های تیز سر نوشت زخم های عمیقی را بر روحت ایجاد کردند . در ساز زندگی نت های عشق و محبت را بیا موز حتی به آنان که گلبرگ های احساس را زیر پا می گذارند و وجود ارزشمندت را نادیده می گیرند . در میان رود پر خروش زندگی امیدوار و پرنشاط باش اگر چه سنگ های نا امیدی مسیر عبورت را مسدود کنند .

تلاش سبز : آیا رشته حقوق مورد علاقه شما بود یا اینکه به دلیل محدودیت هایی این رشته را انتخاب کردید؟

حقیقتا انتخاب رشته حقوق الویت سوم من بود والویت اول من رشته ادبیات بود، چون عاشقانه این رشته را دوست داشتم و با روحیات من بیشتر سازگار بود تا رشته حقوق ، ولی رشته ادبیات را در دانشگاه مجازی نداشت رشته حقوق را انتخاب کردم . اما در

حال حاضر با نوشتن داستان کوتاه و دل نوشته، که ها له ای از ادبیات است با لطافت ادبی قوانین سخت حقوق را نرم و لطیف می‌کنم.

تلاش سبز : آروزهای گمشده ؟

می‌گویند خورشید با طلوعش امید دو باره ای به زندگی می‌دهد، برای همین وبلاگم را خورشید تابان آروزها نامیدم. می‌گویند صبح شروع دو باره ای برای رسیدن به موفقیت است. می‌گویند مادر ایستگاه امید فرزند است و می‌نویسد هر ثانیه فرصت تازه ای است برای شکفتن گل توانایی، پس امیدوار باش و در تاریکی چراغی بیفروز.

تلاش سبز : نا گفته های هانیه ؟

به امید روزی که همه انسان‌ها در کمال آرامش و امیدواری در کنار هم زندگی کنند. امید مانند ترانه ای است که باید آن را مرتب با خود زمزمه کرد و می‌خواهم به تمام دوستانم بگویم که اگر هر چیزی بخواهند، می‌شود.

واز پدر و مادر عزیزم که در هیچ شرایطی تنه‌ایم نگذاشتند و مشوق اصلی من در تمام کارهایم بودند و هستند تشکر ویژه ای داشته باشم. به امید روزی که بتوانم ذره ای از زحمتشان را جبران کنم.

شفیعی : خبرنگار فصلنامه تلاش سبز

به نقل از ماهنامه فرهنگی و اجتماعی پیک توانا سال پنجم شماره 49- شهریور و مهر

92

مصاحبه با فصلنامه تلاش سبز به نقل از فصلنامه تلاش سبز / سال دوم / شماره 5 /

پاییز 1392 آموزشی، پژوهشی، خبری، اطلاع رسانی

گفت و گو با نویسنده ی جوان دارای معلولیت



تنها همدم تنهایی ام آفریدگار هستی است

آواز زندگی را بخوان گر چه دلی پر درد داری

در میان دریای موج زندگی ایستادگی کن ، اگر چه تیغ های تیز سرنوشت زخم های عمیقی را بر روح ایجاد کرده اند . در ساز زندگی ، نت های عشق و محبت را بنواز حتی برای آنان که گلبرگ های احساسات را زیر پا گذارده اند و وجود ارزشمندت را نا دیده گرفته اند ، در میان رورد پر خروش زندگی ، امیدوار و پرنشاط باش اگر چه سنگ های ناامیدی ، مسیر عبورت را مسدود کرده است .

خبر نگار پیک توانا دقا یقی با ((هانیه عرب)) نویسنده جوان و هنر مند که معلول cp (فلج مغزی) می باشد به گفت وگو نشسته و پای صحبتش از آوای دل او می شنود .

شهروندی در میان همه

به نام خدایی که وجودش نوازشگردل نا آرام ما ست .در مهرماه 1369در تهران متولد شدم ودر حال حاضر دانشجوی ترم هفت رشته ی حقوق دردانشگاه نور طوبی هستم . دارای معلولیت جسمی حرکتی از نوع سی پی کوادر پلیژی اسپاستیک(فلج مغزی کل اندام) هستم . دوران تحصیلات ابتدایی تا سوم متوسطه را در مدرسه ی توان خواهان منطقه دو تهران گذرانده ام ،ولی پیش دانشگاهی را از طریق آموزش ازراه دوربه پایان رساندم به علت مشکلات دست که توانایی نوشتن را از من گرفته ،دانشگاه مجازی را برای ادامه تحصیل انتخاب کردم . به ادبیات علاقه زیادی دارم ودر اوقات فراغت نیز مطالبی در رابطه با موضوعات مختلف می نویسم .

قهرمان عرصه زندگی

حدود سه سال با حوزه هنری تهران در ارتباط بودم وداستانهای کوتاه می نوشتم .در حال حاضر در مجتمع رعدکرج در کلاسهای کامپیوتر و نقد ادبی حضور دارم . دوجلدکتاب با عنوان ((قهرمان عرصه زندگی)) و ((تولدی دوباره)) رانوشته ام وکتاب جدیدم با عنوان ((پرواز بر بال عشق)) در آستانه چاپ است .

زندگی در مسیر همیشه

رتبه ی چهارم وبلاگ نویسی در نخستین جشنواره ی توان یاب وفضای مجازی در حوزه معلولین رادرسال 91به دست آوردم .در بخش داستان نویسی در انجمن باور

تیرماه 85 رتبه ی دوم را کسب کردم و در مسابقات استانی قرآن رشته ی حفظ یادواره عزت وافتخار حسینی (81-80)مقام نخست را به دست آوردم. برخی دیگر از عناوینم، رتبه اول در مسابقات جشنواره تاریخ در مدارس استثنایی تهران (85-84) و رتبه ی اول جشنواره ی منطقه ای دختران آسمانی در رشته فرهنگی وادبی در شهریور 92 است. هم چنین از طرف کمیته ملی پارالمپیک و رعد تهران و کرج مورد تقدیر قرار گرفتم. قابل ذکر است که نمایش مستند ((زندگی در مسیر همیشه - خانه ما)) از زندگی خودم است که در 18 اردیبهشت 90 از شبکه دو سیما پخش شد.

هانیه از زبان پدرش

پدرهانیه با تشریح علت معلولیت دخترش گفت: در آغاز ما متوجه معلولیت او نبودیم، هر چند در بدو تولد حدود 25 روز در دستگاه قرار داشت اما در سن 2 سالگی به علت کم تحرکی به پزشک مراجعه کردیم و او پس از معاینات پزشکی گفت زمان زایمان گویا اکسیژن به مغز نوزاد نرسیده و دچار فلج مغزی شده است. از آن زمان عمل های جراحی گوناگون و جلسات متعدد فیزیوتراپی را سال ها پی گیری کردیم اما نتیجه ای نگرفتیم. وی افزود: در زمان تحصیل هانیه مجبور بودیم در تهران ساکن شویم چرا که تا سوم دبیرستان او در مدرسه توان خواهان تحصیل می کرد، اما بعد از اخذ مدرک دیپلمش و بازنشستگی من و همسرم به شهرستان کرج مهاجرت کردیم و هانیه با علاقه بسیار دوره ی پیش دانشگاهی را از روش آموزش از راه دور پشت سر گذاشت و در کنکور هم موفق و در چند دانشگاه از جمله علامه قبول شد اما به دلیل وضعیت جسمانی وعدم مناسب سازی محیط ها دانشگاهی در نهایت دانشگاه مجازی نور طوبی را انتخاب کرد. پدر هانیه یکی دیگر از مشکلات فرزندش را موضوع رفت و آمد عنوان کرد و افزود: برای دریافت پلاک ویژه و مجوز تردد در طرح ترافیک چند ماه تلاش کردم تا برای وسیله نقلیه ی که داریم پلاک معلولان دریافت کنم، اما همه ی کارها

که انجام دادم آن وقت اعلام کردند سند مالکیت خودرو باید به نام فرد معلول باشد البته من حرفی ندارم اما مراحل تغییر مالکیت و تعویض پلاک هم گرفتاری های زیادی دارد که با حضور ها نیه سخت است .

کسب نمره 98 از 100 با یک انگشت

مادرهانیه نیز با ذکر خاطرهای از آزمون فنی و حرفه ای، اظهار می کند: وقتی قرار شد از دخترم امتحان کامپیوتر بگیرند مسئولش گفت تا به حال کسی با یک انگشت در آزمون شرکت نکرده و نمی شود از او امتحان گرفت، با اصرار ما، بالاخره رضایت داد و در پایان هانیه نمره 98 از 100 را کسب کرد که موجب تعجب مسئولان

مرکز فنی و حرفه ای شده بود. مادر هانیه در مورد استعداد فرزندش گفت: ها نیه بسیار فعال و با انگیزه است و از طریق کامپیوتر با استادان دانشگاه، انجمن ها و موسسات خیریه و سایر مراکز در ارتباط است و او علاقه مند است تا در آینده سایتی با نام خودش راه اندازی کند .

ها نیه : برای باورم لحظه ای درنگ کنید

در پایان ها نیه یکی از آثارش را در اختیارم قرار داد که در آن نوشته شده بود :

((من حسرت زندگی در شهری را می خورم که وجودم میان صندوقچه ی خاطرات مسئولانش زنگار نگردد و فراموش نشوم . من زندگی در کنار مردمانی را می خواهم که وقتی از میان کوچه باغ احساس عبور می کنند گلبرگ های لطیف وجودم را زیر پای های خود لگد کوپ نکنند و گل بوته ی همراهی به من هدیه دهند و مرا در پشت حصار ذهن خود زندانی نکنند.))

افسوس که در چنین شهری زندگی نمی‌کنم و تنها همدم تنها یی ام آفرید گارهستی است . ولی من به کمک دوستانم با اراده های پولادین این حصارها را می‌شکنیم و در گوش رهگذرانی که بدون لحظه‌ای تا مل از کنارمان عبور می‌کنند با صدای بلند فریاد می‌زنیم برای باور توانایی‌ها یمان کافی است لحظه‌ای درنگ کنید .

پروردگارا!!! یا ریمان کن کشتی زندگی مان هیچ گاه در گرداب حسرت ها و ناامیدی ها غرق نشود و همیشه در ساحل امن و پر آرامش یاد تو لنگر بیندازد.

خبر نگار پیک توانا (مجید انتظاری)

عشق هیچ محدودیتی نمی‌شناسد! (داستانهای واقعی)



کتی سولیوان و جی کرامر - عکس از اسکات وارلی

جی کرامر (Jay Cramer) بازیگر خوش استعدادی بود که شش سال پیش موقع صخره‌نوردی در مالیبو (در ایالت کالیفرنیا آمریکا) سقوط کرد و دچار شکستگی گردن شد و پاهایش از کار افتادند.

کتی سولیوان (Katy Sullivan) بدون پا به دنیا آمد. آنها همدیگر را در مرکز توانبخشی رنچو لس‌آمیگوس در شهر داوونی دیدند و ازدواج کردند.

جی می‌گوید: «این عشق در نگاه اول بود. اون س، ک. سی‌ترین پاهای تیتانیومی رو داشت که تا به حال دیده بودم!» کتی با خنده می‌افزاید: «مجبور شد گردنش رو بشکنه تا منو ببینه!» جی معتقد است: «پای مصنوعی، ویلچر یا چیزهای دیگه مهم نیست. فرصتهای زندگی را به دست بیاورید و سپاسگزار درسهایی باشید که به شما یاد می‌دهند.»

معلول چالشگر (مبارز)

کامران عاروان، معلول جسمی، دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی و فعال در امور معلولین

چاپ شده در ضمیمه همشهری محله



بطور طبیعی جوانانی که در عنفوان جوانی به سر می‌برند، از لحاظ جسمانی در اوج قدرت، توان و نیروی جسمی هستند. آنها دارای سلامت کامل اند و کمتر به بیماری شدید مبتلا می‌شوند. آنها ممکن است از لحاظ جسمانی سالم باشند و از عزت نفس، احساس موثر و شایسته متناسب با قدرت جسمانی‌شان برخوردارند. اما در خصوص جوانانی که معلول

جسمی - حرکتی هستند، وضع چگونه است؟ آنها از جهت روانی چگونه خویش را با معلول بودن، سازش می دهند، در حالیکه همسالانشان در بهترین شرایط زندگی می کنند؟ سازگاری معلول جسمی و حرکتی همواره با دشواری همراه است. به هر حال برای آنها آخر نوجوانی و اوایل بزرگسالی می تواند دوره ویژه دشواری باشد (رایت ۱۹۸۳). در این مرحله از زندگی، تصمیم های مهمی همچون انتخاب شغل و گسترش روابط دوستانه اتخاذ می شود. برخی از معلولان جسمی - حرکتی ممکن است به سبب محدودیت هایشان، در طول این دوره سرنوشت ساز از پا در آیند. حداقل سه عامل تاثیر گذار برای سازگاری افراد یا معلولیت جسمی - حرکتی وجود دارد (رایت ۱۹۸۳):

اول: فهم معلولیت و درک محدودیت های آن دارای اهمیت بسیار است. هر معلول طبق تاثیر متقابل توانایی های فردی و وظایف محیطی تعریف می شود. اگر شما نتوانید ژاپنی صحبت کنید، شما در کلاس ژاپنی معلول به شمار می آید.

دوم: سازگاری با معلولیت جسمی - حرکتی مستلزم برتری بر نگرش ها و ارزش های دیگران و توقعات اجتماعی آنهاست که بر این اساس درباره معلولیت می اندیشند. افراد درباره معلول جسمی - حرکتی اغلب کلیشه ای فکر می کنند و باید در مورد تبعیض ها و پیشداوریهای موجود درباره معلولان اقدام جدی به عمل آید. آنها ممکن مورد ترحم و تحقیر واقع شوند و به عنوان افرادی بی اراده و بی کفایت نگریده شوند. به عبارت دیگر، اغلب مجموعه گسترده ای از تعمیم ها وجود دارد که هر معلول جسمی - حرکتی را بی توجه به معلولیت خاص آن، در بر می گیرد.

سوم: برتری بر معلولیت جسمی - حرکتی مستلزم برتری بر مجموعه ای از آرزوها، بیم ها، خیالها، یاس ها، فرصت های از دست رفته و تصورها و خشم هاست. در دوره بحرانهای درونی ممکن است غصه ها و غم های بسیار جدی در فرد بروز یابد که مانند شوک و بی ایمانی است. در آنها به طور مشخصی دورانی از خشم و ناامیدی وجود دارد که فرد در امور و کارهای روزمره خود، آنها را تحمل می کند، در حالیکه برای افراد سالم، انجام این

وظایف سهل و آسان است اما برای معلول امری پیچیده و مشکل است. برای معلولان نارسایی های اجتماعی غیر ضروری و مواجهه با موانع، خشم و ناامیدی بیشتری را موجب می شود.

در این مراحل ، برخی افراد خود را با تعریف دیگری به عنوان “معلول چالشگر” به جای تعریف معلول جسمی – حرکتی سازش داده اند(رایت ۱۹۸۳). این تعریف بویژه میان ورزشکاران و قهرمانان معلول متداول است. در حقیقت با تغییر تعریف و اصطلاح، گاهی رفع موانع جسمانی خاصی میسر می شود، در نتیجه مبارز و چالشگر ، پیروز خواهد شد، شاید هم با یاری دیگران البته نه با برچسب زنی یا طبقه بندی که شخصیت کامل معلول را محدود کند.

منبع:

human development .grace j .craig . university massachusett.
Fifth edition.1989.p431

مصاحبه با یک زن قطع نخاع که روی پاهای خودش می ایستد

جور دیگر باید دید...

بچه محله کیان پارس اهواز، ساکت است و آرام! حتی وقتی از لحظه تصادفش می گوید، توی نگاهش، نه رنجیدگی می بینی و نه ناراحتی! آنقدر که باور می کنی همه آن لحظه های سخت را پشت سر گذاشته و حالا فاطمه قمیشی در 29 سالگی فقط به آینده فکر می کند... آینده ای که می تواند روشن باشد!

روز واقعه

19 سالم بود، اول جوانی و شادابی و تحرک! دانشجو بودم در تهران. با برادرم داشتیم برمی گشتیم اهواز که خانواده ام را ببینم. یک دفعه لاستیک ماشین ترکید و تصادف کردیم. از ماشین پرت شدم بیرون. چشم که باز کردم، دیدم برادرم بالای سرم ایستاده، پرسید: حالت چطوره؟ گفتم: خوبم! فقط سرم درد می کنه!
دستش را به طرفم دراز کرد: « پس دستت رو بده به من و بلند شو!» خواستم بلند شوم، اما هیچ چیز را حس نمی کردم... انگار نه دست داشتم... نه پا... گفتم: نمی تونم ... من از گردن به پایین فلج شدم! یعنی همان لحظه تصادف فهمیدم که دیگر نمی توانم راه بروم. بعد که به بیمارستان رفتیم، معلوم شد از ناحیه مهره پنجم گردن قطع نخاع شده ام.

بعد از این حادثه، مدتی گذشت تا من و خانواده ام متوجه شویم چه اتفاقی برای من افتاده است. رو به رو شدن با این واقعیت که من باید از این به بعد، روی صندلی چرخدار زندگی کنم، سخت بود؛ هم برای من، هم برای خانواده ام! یعنی در وهله اول، اصلاً قبول نمی کردم که حتی برای چند دقیقه روی ویلچر بنشینم؛ ولی بعد از مدتی به این نتیجه رسیدم که همین صندلی چرخدار می تواند به من استقلال بدهد. سخت بود؛ اما بالاخره قبول کردم که ویلچر پای دوم من باشد. وقتی با این مساله کنار آمدم، یک دفعه موضوع دستهایم پیش آمد. با خودم گفتم پس دستهایم چی؟

یک نقطه شروع

آشنایی من با خانم دکتر میرفتاح خیلی اتفاقی بود. خانم دکتر، خودشان هم یک معلول ضایعه نخاعی بودند و روی ویلچر می نشستند. تحول زندگی من هم از همین دیدار شروع شد. شاید به گونه ای، دکتر میرفتاح الفبای زندگی با معلولیت را به من یاد داد. او بارها به من گفت: «حالا که در این موقعیت قرار گرفتی، چاره ای نداری جز این که این شرایط رو قبول کنی و سعی کنی موفق باشی!» همیشه و همه جا گفته ام که ایشان، مادر دوم من هستند. به هر حال من تصمیم گرفتم دوباره درس بخوانم. من قبل از تصادف، دانشجوی رشته شیمی بودم. ولی چون رشته شیمی احتیاج به کار در آزمایشگاه داشت و انگشت های من هیچ حرکتی نداشتند، تصمیم گرفتم دوباره در کنکور شرکت کنم. یعنی 2 سال و نیم بعد از تصادف دوباره کنکور دادم و این بار رشته زبان اسپانیولی تهران قبول شدم. یک ترم هم در این رشته درس خواندم، تا این که برنامه سفرم به امریکا پیش آمد برای معالجه. این سفر حدود یک سال طول کشید و دوباره یک وقفه طولانی افتاد بین درس خواندنم. از امریکا که برگشتم، مادرم فوت کرد و من مجبور شدم از محل تحصیلم که تهران بود، برگردم اهواز و پیش بقیه خانواده ام باشم!

چون اهواز رشته زبان اسپانیولی نداشت، دوباره کنکور دادم و این دفعه زبان انگلیسی قبول شدم. 2 سال اول کلاسهایم در همان اهواز بود، ولی 2 سال دوم را در دانشگاه آبادان درس خواندم.

هیچ وقت فراموش نمی‌کنم ...

موقعی که اول ترم، با رئیس دانشگاهمان در آبادان صحبت کردم و گفتم من این شرایط را دارم و نیاز دارم که مقداری با من همراهی کنید، گفت: دخترم، برای چی خودت را اینقدر اذیت می‌کنی؟ تو می‌تونی توی خونه ات باشی و درس هم نخونی تا زحمت این رفت و آمد رو هم نداشته باشی! «

این حرف آنقدر برای من سنگین تمام شد که همان موقع به ایشان گفتم: «از شما که رئیس یک مجموعه فرهنگی هستید اصلاً انتظار چنین حرفی را نداشتم.»

من آنقدر تلاش می‌کنم تا شما باور کنید که من و امثال من هم می‌توانیم درس بخوانیم و زندگی کنیم.»

من هم هستم!

به هر حال دوران تحصیل را به سختی گذراندم. چون شرایط خاصی داشتم و تنها فرد معلول دانشگاه بودم. موقع امتحان‌ها هم حتماً باید منشی می‌گرفتم و پذیرش این مساله برای خیلی‌ها سخت بود. دانشگاه که تمام شد، در آزمون استخدام رسمی راه آهن شرکت

کردم و قبول شدم؛ اما بعد از این که همه مرحله های گزینش را پشت سر گذاشتم، به من گفتند ما احتیاج به یک مترجم شفاهی داریم و چون شما معلول هستید و رفت و آمد برایتان دشوار است، نمی توانیم شما را بپذیریم .

اردیبهشت سال 77 بود که در آزمون استخدامی بهزیستی شرکت کردم و قبول شدم و الان چند سالی می شود که کارشناس روابط بین الملل هستم. فکر می کنم به نوعی، هم به خودم و هم به بقیه ثابت کرده ام که من هم هستم .

همراهی خانواده...

بحران روحی سراغ هر کسی می آید؛ اما من هیچ وقت نخواستهم افراد خانواده، ناراحتی ام را ببینند؛ چون آنها همیشه بهترین همراهم بوده اند. مخصوصاً خواهر کوچکترم که واقعاً مدیون او هستم. هیچ وقت هم به خدا نگفته ام چرا من؟! چرا این حادثه باید برای من اتفاق بیفتد؟! البته مواقعی بوده که فکر کرده ام دیگر نمی توانم ادامه بدهم، ولی خیلی کوتاه مدت بوده؛ چون افرادی را دیده ام که شرایط خیلی سخت تری نسبت به من دارند و موفق هستند .

زمانی که تازه آسیب دیده بودم، همیشه فکر می کردم چرا نباید منبعی باشد که به من بگوید حالا چطور رفتار کنم، چطور زندگی کنم... یعنی کلاً در زمینه ضایعه نخاعی و چگونگی کنار آمدن با آن به من و خانواده ام آگاهی بدهد. چون وقتی یک نفر دچار آسیب نخاعی می شود، این ضایعه روی تمام ارگان های بدنش تأثیر می گذارد. روی کلیه هایش، دستگاه گوارشش و ... حتی اگر این فرد مرتباً تغییر وضعیت ندهد، دچار زخم بسترهای شدید می شود. به همین دلیل وقتی رشته زبان انگلیسی قبول شدم، به خودم قول دادم کتابی در زمینه ضایعات نخاعی ترجمه کنم. که بالاخره در سال 80، کتاب «چگونه با ضایعه نخاعی خود مواجه شویم» را ترجمه کردم که با همکاری حوزه توانبخشی سازمان

بهزیستی در سراسر کشور به صورت رایگان توزیع شد .

بهترین لحظات...

با توجه به این که سطح ضایعه نخاعی من خیلی زیاد بود، حدود 9 ماه روی تخت بستری بودم. بعد وقتی سعی کردم روی ویلچر نشستن را تجربه کنم، واقعاً به مشکل برخورددم. انجام این تمرین ها خیلی سخت بود؛ حتی گاهی مایوس کننده بود و بارها برای انجام یک حرکت خیلی کوچک اشک می ریختم؛ اما بعضی لحظات واقعاً برای من خاطره انگیز شدند .

مثلاً اولین باری که خانم میرفتاح یک ماژیک خیلی قطور را بین دستهایم گذاشت و گفت بنویس! حس خیلی بدی داشتم. چون باید روی حرکت مچ دستم کار می کردم .

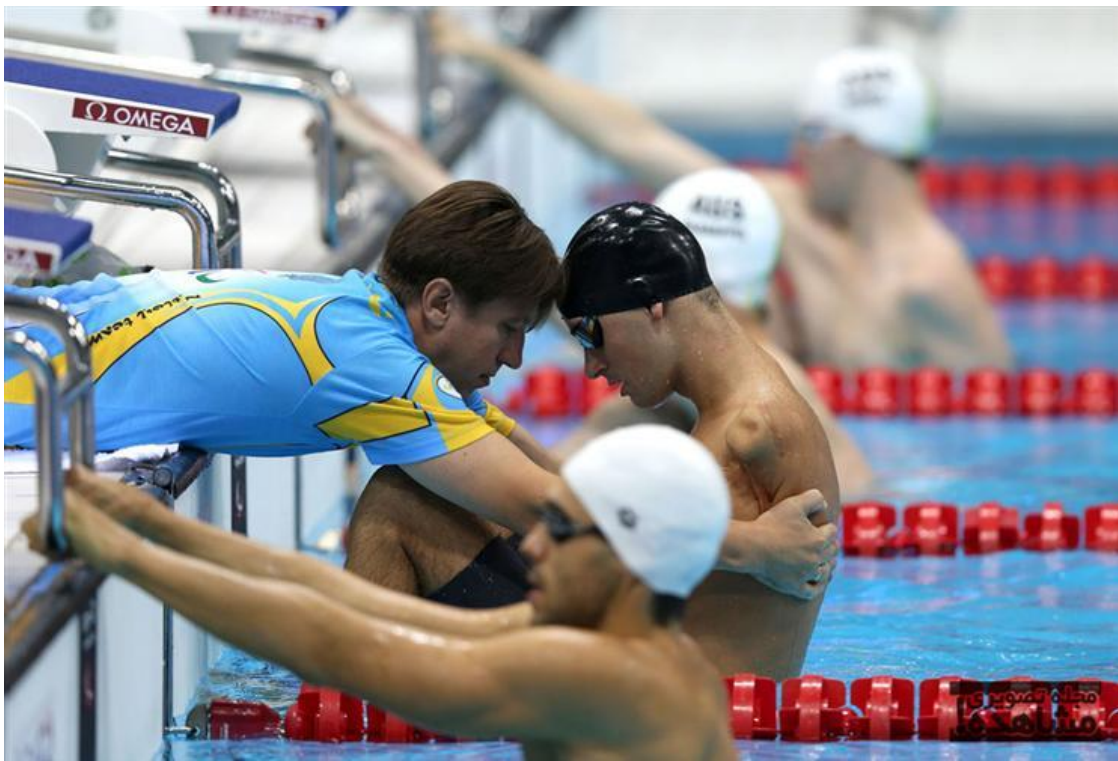
حدود یکی دو ساعت طول کشید تا من اولین کلمه را نوشتم! نوشتم «خدا» و خیلی هم ذوق کردم که دوباره می توانم بنویسم. یا اولین باری که من را روی شکم چرخاندند و گفتند سعی کن روی دستهایت بلند شوی، یک ساعت تلاش کردم تا فقط برای چند لحظه روی دستهایم بلند شوم! در هر حال به من ثابت شد که آسیب نخاعی پایان زندگی نیست. شاید به نوعی شروع یک زندگی جدید باشد. من حتی الان هم دوست دارم ادامه تحصیل بدهم و این بار در رشته جامعه شناسی یا روان شناسی، فوق لیسانس بگیرم .

منبع : گفت و گو با فاطمه قمیچی " مصاحبه با یک زن قطع نخاع که روی پاهای خودش می ایستد " برگرفته از سایت تبیان

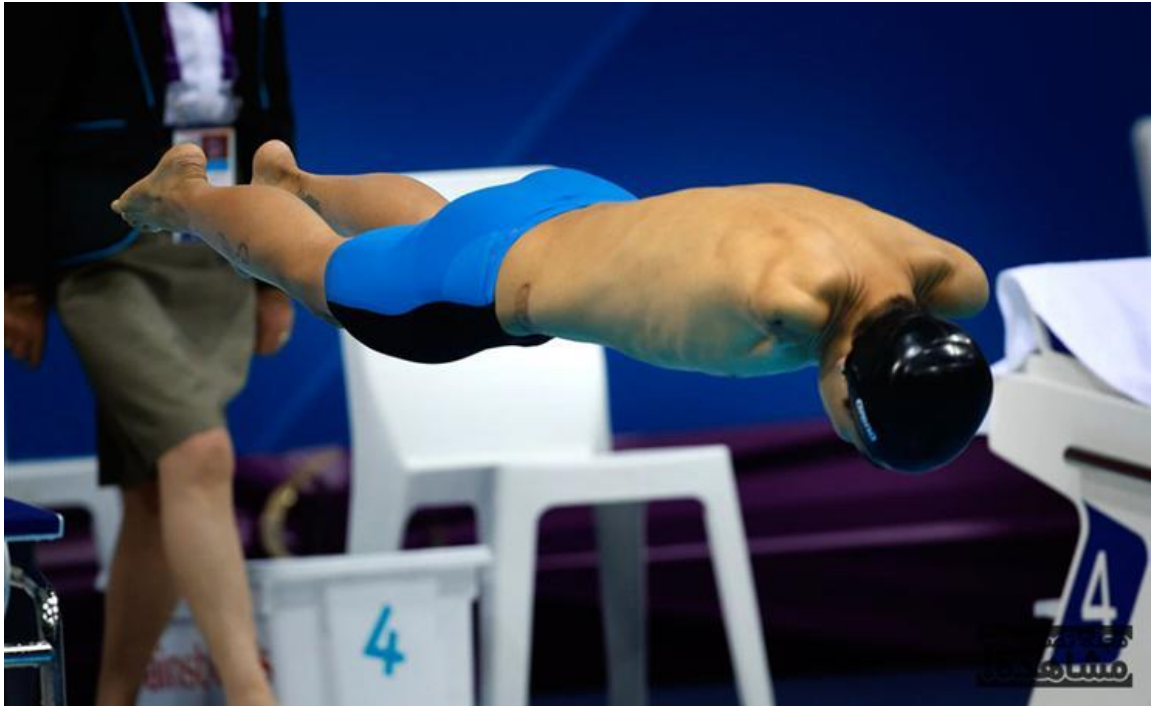
عکسهای پارالمپیک تابستانی 2012













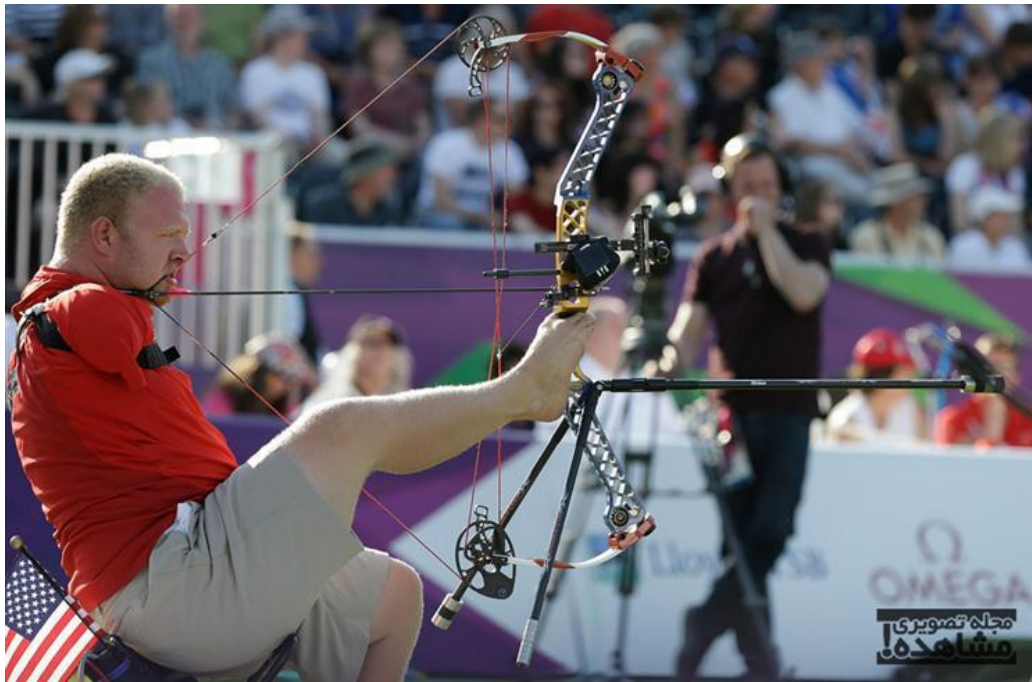














مجله تصویری
مشاهده!

“معلول” کسی است که قدرت تفکر، تغییر و تلاش ندارد



باید باور کنیم همه معلول علّیم، مهم نیست معلول کدام علت، اما خوب است بپذیریم خدمتگزاری را با تمام وجود، و خدمت کنیم در جهت رساندن سرانگشتان روشن‌دلی به صبح آرزوهایش.

برسانیم ناشنوایی را به پیامی، اگرچه نمی‌تواند بشنود اما لب‌های صادق گویا خبری باشد از سر شوق. می‌شود با لب‌خندی از سر صدق، نه عصا بلکه ستونی محکم برای تپیدن قلب توان‌یابی شد. می‌توان دست توانمندی شد بابت رستن یک معلول از چرخ بلا تکلیفی.

می‌توان خارج شد از پس قدرت و در چرخه عزت به توانایی‌شان به کسی اندیشید که توانایی هر کار از اوست. می‌توان عشق شد و در دل تنهایی این آدم‌ها تابید و به هیچ فکر نکرد، “جز رضای حقیقی‌ترین رضا.”

منبع: فاطمه عبدالوند، وب‌سایت موسسه نیکوکاری رعد الغدیر، مرداد ۱۳۹۰

کارآفرین معلول شهرستان خداآفرین:

برای رسیدن به موفقیت باید معلولیت را فراموش کرد / توسعه کارم را پیگیری می کنم
ارسلان جعفری ساکن روستای مردانقم از توابع شهرستان خداآفرین با وجود اینکه 15 سال است با معلولیت مواجه است، از پنج سال پیش با حمایت کمیته امداد اقدام به راه اندازی مزرعه تولید عسل نموده و در این امر نیز موفقیت های بدست آورده است .

سرویس اجتماعی آناج: بسیاری از مواقع برای یک فرد سالم مشکلات و موانع بسیار بزرگ و غیر قابل عبور به نظر می رسند. اما کسانی چون ارسلان جعفری با عبور از موانعی بسیار بزرگتر نشان داده اند باید با پذیرفتن شرایط موجود به تلاش روی آورد.

گزیده گفتگوی خداآفرین به روز را با این کارآفرین موفق روستای مردانقم شهرستان خداآفرین می خوانید:

چند سال است که فعالیت خود را آغاز کرده اید و در این کار کسی هم به شما کمک می کند؟

بنده در حدود پنج سال هست که شروع به این کار کرده ام ، خانواده ، دوستان و آشنایان نیز بنده را مورد حمایت خود قرار می دهند و در لحظه های سخت بنده را یاری می نمایند .



تعداد کندوها و میزان تولید سالیانه شما به چه میزان است؟

در حدود 100 کندو عسل دارم و از این میزان کندو سالیانه دو تن عسل برداشت می کنم

از طرف اداره و یا نهاد خاصی مورد حمایت قرار گرفته اید؟ سرمایه اولیه کارتان چقدر بود؟

کمیته امداد امام خمینی (ره) شهرستان خداآفرین با اعطای تسهیلات حمایتی بنده را مورد حمایت خود قرار داده است . در ابتدا با سرمایه ی بالغ بر سه میلیون تومان 50 کندو تهیه نموده و شروع فعالیت



برنامه ای برای توسعه کارتان دارید؟

قصد افزایش تعداد کندوهای زنبور عسل را دارم ، تا بتوانم از این راه مایحتاج زندگی خانواده خود را تهیه کنم .

عامل موفقیت خود را چه می دانید؟ می توانید توصیه ای برای جوانان بگوئید؟

عواملی که باعث موفقیت من شده است در ابتدا اتکا به خداوند ، حمایت خانواده . سعی و

تلاش خود در به سرانجام رساندن این فعالیت می باشد .



البته بنده به این موضوع هم توجه نکردم که چون معلول هستم توانایی انجام کاری را ندارم پس با همت ، تلاش و پشتیبانی خانواده هم اکنون به این جایگاه رسیده ام.

توصیه ای که برای نسل جوان دارم این است که به دنبال کسب روزی حلال باشند و با انتخاب یک شغل مناسب آینده خود را تامین کنند

مهدیه مبینی معلول جسمی حرکتی که از ترحم های بی جا گلایه دارد

محبت با محبت فرق دارد !

مهدیه مبینی معلول جسمی حرکتی که از ترحم های بی جا گلایه دارد، می گوید :

آدم ها خیلی وقت ها با مشکل های خود مساله دارند. خیلی وقت ها در حل مسایل زندگی دچار زحمت می شوند. خیلی وقت ها از مشکل های خود شکست می خورند و خیلی وقت ها... اما همه اینها را می توان برطرف کرد...

همه سختی ها را می توان پشت سر گذاشت؛ به شرطی که مشکل ما فقط مربوط به مشکل ما باشد، نه خود ما. از قدیم می گویند آدمی که خوابیده را، هر چقدر هم که خوابش سنگین باشد می توان بیدار کرد ولی آدمی که خودش را به خواب زده را نه. زندگی هم همین است. انگار وقتی مشکل پیش می آید، یک مشکل است و اگر طرز کنترل کردن آن را ندانی، مشکل تو چیز دیگری است. در واقع، حالا مشکل خود تویی که سر راه حل مشکل های زندگی ات را گرفته ای. اگر باور داشته باشی که می توانی، اگر تلاش کنی که بتوانی و اگر تلاش تو در کنار شناخت از مشکل ها و توانایی هایت باشد، اگر قرار باشد به مقصد برسی، حتما می رسی. این حرف هایی بود که مهدیه مبینی میهمان این هفته بازگشت به زندگی در میان صحبت هایش به آن اشاره کرد.

فکر کن؛ قرار باشد به دنیا بیایی که زندگی کنی، همه چیز هم آماده باشد، تمام کارها طبق برنامه پیش برود ولی در لحظه آخر، نفس کم بیاوری. به دنیا می آیی ولی چند لحظه دیر

به اکسیژن می رسی و باید تقاص این چند لحظه را یک عمر پس بدهی؛ چیزی که به هیچ وجه در آن مقصر نبوده ای، چیزی که به عهده تو نبوده و هر روز فکر کنی به دنیا، به خدا و به خودت و نگاه کنی به تمام مردمی که می توانستی شبیه هر کدام از آنها باشی ولی نیستی. راستی می دانی CP چیست؟! معلول جسمی حرکتی را می شناسی؟! می دانی که آنها فقط از نظر جسمی کمی با تو فرق دارند؟! نه، حتما نمی دانستی. و الا هر بار که یکی از آنها را در خیابان می دیدی، به دلت نمی افتاد که دست به جیبیت بکنی تا اسکناسی...

باز فکر کن، معلول جسمی حرکتی باشی. دم غروب است و تو داری از محل کارت یا نمی دانم شاید محل تحصیلت به خانه برمی گردی. راه رفتن برایت سخت است ولی نمی خواهی کم بیاوری. می خواهی ثابت کنی که معلولیت به معنی ناتوانی نیست. داری در ذهنت به کارهایی که می توانی انجام دهی فکر می کنی. ناگهان دست گرمی را روی شانۀ ات حس می کنی. برمی گردی. یک نفر روبه روی تو ایستاده با نگاهی که سعی می کند احساس هم دردی را به تو هدیه کند، اسکناسی را جلوی رویت گرفته، حالا چه حسی داری؟! چه کار می کنی؟! او چه فکری در مورد تو کرده که این کار را انجام داده؟

مهدیه مبینی یکی از آدم هایی است که این حس را تجربه کرده است. او می گوید: «وقتی می بینی به همین سادگی شخصیت تو را زیر سوال می برند، دیگر نمی توانی به هدف های بزرگی که در سرت داری فکر کنی.»

فقط می خواهی از زیر بار نگاه های ترحم آمیز مردم فرار کنی. می خواهی بروی و در کنج تنهایی خودت بنشینی و تمام مدت به این فکر کنی که اگر چند ساعت، چند دقیقه، چند لحظه زودتر به مغز تو اکسیژن رسیده بود، دیگر مجبور نبودی از بودندت و از این طور بودندت خجالت بکشی.» مهدیه ۲۲ ساله است و آخرین بار که با این صحنه مواجه شده بود، اسکناس را گرفته و پاره کرده بود: «اینکه مردم، با محبت هستند درست؛ اینکه

همیشه می خواهند به هم کمک کنند هم درست؛ ولی اینکه بخواهند به جای محبت ترحم کنند اصلاً زیبا نیست. معلول، ناتوان نیست و محبت هم با ترحم هم معنی نیست.» او از وضعیتی که دارد شرمند نیست. اولین بار او را روی سن یکی از برنامه های شهرداری دیدم که داشت هم محله ای هایش را در مورد وضعیت معلولان و افرادی شبیه خودش مطلع می کرد. او اعتقاد دارد کسانی که به نوعی دچار معلولیت هستند، توانایی هایی نیز دارند که اگر آنها را کشف کنند می توانند مانند همه مردم زندگی کنند و از زندگی لذت ببرند. او معتقد است که امروز اسم معلول بیشتر شبیه به یک توهین است، تا یک ویژگی:

▪ خانم مبینی! فکر می کنی یک فرد باید چه ویژگی های داشته باشد تا گزینه مناسبی برای «بازگشت به زندگی» باشد؟

- خیلی از کارها و خیلی از ویژگی ها می تواند در یک فرد که از زندگی دور افتاده، باعث شود او به زندگی بازگردد. کار، تحصیلات دانشگاهی، ازدواج و خیلی چیزهای دیگر. ولی آن چیزی که از تمام این موارد ضرورتی تر و مهم تر است به بیرون از آدم ها ارتباطی ندارد. کسی می تواند به زندگی بازگردد که این کار را از درون انجام دهد. من اگر بخواهم به زندگی برگردم باید باورهایم در مسیر زندگی باشد. باید خودم را پیدا کنم. باید بتوانم چیزی که هستم و چیزی که می توانم، باشم.

▪ و فکر می کنی خودت به این باور رسیده ای؟!

- تا حدودی بله. ولی نه کامل. می خواهم آن را کامل کنم. وقتی ۸ سالم بود دوست داشتم حرکت کنم. دمپایی را در دستم می کردم و از خانه بیرون می آمدم. آن روزها از اینکه می توانم راه بروم خبر نداشتم. راه رفتن برایم یک آرزو بود. من مانند پرنده مهاجری بودم که می خواستم به جای پر زدن، با راه رفتن به مقصدم برسم من پرنده ای بودم که از وجود بال هایم خبر نداشتم.

▪ یعنی حالا داری؟

- بله. اگر امروز توانایی هایم را شناسم لااقل ناشناخته هایم را می دانم و سعی می کنم آنها را بشناسم. من مسوول آنچه که در اختیار من نبوده نیستم ولی باید بکوشم آنچه را که می توانم درست کنم و به نقطه ای برسم که مرا با توانایی هایم بشناسند نه با ویژگی هایم.

● این روزها عضو یک گروه تئاترم

مهدیه با وجود اینکه از لحاظ ذهنی هیچ مشکلی ندارد و مانند همه افراد عادی است، نتوانسته تحصیلات خود را ادامه دهد و آن را نیمه کاره رها کرده است. وقتی دلیل این موضوع را از او پرسیدم، گفتم: «متأسفانه برخی راهنمایی های غلط باعث شد که من از ادامه تحصیل باز بمانم. بعضی از پزشکان به والدین من پیشنهاد کردند به دلیل اینکه من نمی توانم خودم را با محیط مدارس معمولی و دانش آموزان این مدارس وفق دهم، بهتر است که مرا به مدارس استثنایی ببرند. پدر و مادر من می خواستند بهترین محیط برای ادامه تحصیل من فراهم باشد. به حرف پزشکان عمل کردند و مرا به مدرسه استثنایی فرستادند. من از لحاظ ذهنی مشکلی نداشتم ولی اکثر کودکانی که در این مدارس هستند از مشکل ذهنی رنج می برند و آموزش ها نیز بر اساس نیازهای آنها تعریف شده است. بعد از چند سال که متوجه این موضوع شدیم، خواستم به مدارس عادی بروم اما انگار دیگر خیلی دیر شده بود. هیچ کدام از آموزش های مدارس استثنایی منطبق با مدارس عادی نبود و من سال های زیادی را با آموزش های اولیه از بین برده بودم. فکر می کنم این هم قسمتی از تقدیر من است ولی کودکانی که معلولیت ذهنی ندارند اگر در مدارس استثنایی ثبت نام کنند بسیاری از قابلیت های بالقوه خود را از دست می دهند.» مهدیه

راست می گفت. من در همین صفحه بازگشت به زندگی با چند نفر از معلولان جسمی حرکتی گفت و گو کرده بودم که وارد دانشگاه شده بودند ولی همه آنها کسانی بودند که تحصیلات خود را در مدارس عادی دنبال کرده بودند.

● محبت یا ترحم؟

او می گوید: «گاهی اوقات مردم فکر می کنند که در حق ما محبت می کنند، اگر نگاه هایی از سر همدردی به ما بیندازند. ممکن است هدف محبت باشد ولی محبت همراه با ترحم تفاوت زیادی با محبت از سر دوستی دارد و مایی که دچار این وضعیت هستیم تفاوت این دو را خیلی خوب می دانیم. ما و همه آدم ها همیشه به دوستی نیاز داریم و از این مساله استقبال می کنیم ولی همه آدم ها و به خصوص ما، وقتی قرار باشد که مدام در حقمان ترحم شود نمی توانیم خودمان را آن طور که باید و شاید پیدا کنیم. ترحم های ناآگاهانه به افراد معلول در جامعه در بسیاری موارد اعتماد به نفس این افراد را کاهش می دهد و آنها را سرخورده می کند. من به هیچ وجه نمی توانم قبول کنم که کسی بخواهد به عنوان دلسوزی کاری را برای من انجام دهد و همیشه می کوشم تا در مسیر این نگاه ها قرار نگیرم. وقتی ما تمام تلاش خود را برای یک زندگی عادی انجام می دهیم، این اصلا درست نیست که عده ای با تفکرات ناآگاهانه، تمام تلاش های ما را نقش بر آب کنند. این حرف هایی است که بارها و بارها ما و بسیاری از دست اندرکاران در مورد معلولان گفته ایم ولی انگار این باور نزد بعضی از مردم هیچ گاه نمی خواهد عوض شود».

● معلولیت ناتوانی نیست

مهدیه از تعریفی که در مورد معلولان رایج شده نیز گلایه می کند و می گوید: «متأسفانه باوری که در جامعه ما وجود دارد یک معلول را به عنوان یک فرد ناتوان شناخته است در

حالی که من و دوستانم به هیچ وجه این برداشت را قبول نداریم و همواره در تلاش هستیم که با به دست آوردن مهارت ها و شکوفا کردن سایر استعدادهای خود، نشان دهیم که این معلولیت یک ویژگی است و باعث کنار رفتن ما از جریان عادی جامعه نمی شود. خیلی از دوستان ما به فعالیت های هنری ای می پردازند و آثاری را خلق می کنند که حتی افراد عادی از انجام این کارها عاجز هستند. من هم یک معلول جسمی، حرکتی هستم و با وجود این مشکل مانند بسیاری از افراد در کلاس های هنری، خط و هنرهای نمایشی عضو هستم و می خواهم با تلاش، باورهای غلط در مورد خودم در ذهن مردم را از بین ببرم».

● من و تئاتر و بازارچه

مهدیه با اشاره به فعالیت های خود در این اواخر عنوان می کند: «الان من در یک گروه تئاتر عضویت دارم و با دوستانم برای اجرای نمایش در روز جهانی معلول در بازارچه خیریه آماده می شویم. مردم اگر بیایند و آثار بچه های معلول را در این نمایشگاه ببینند، حتما در مورد تعریف خود از یک فرد معلول تجدیدنظر می کنند. بسیاری از بازدیدکنندگان حتی باور نمی کنند که این تولیدات توسط بچه های معلول ساخته شده است».

پیمان صفردوست

روزنامه سلامت

معلولان موفق ایرانی حجت اله یوسفی



مدیر عامل پیشین کانون معلولین توانا از دغدغه هایش می گوید:
گاهی با قبول سمت خدمت می کنیم و گاه با کناره گیری از آن

من و همسر هر دو معلولیت داریم، کودکی بچه های ما در کانون و با اعضاء کانون سپری شد همسر هم که از همان ابتدا یاد گرفت به دیگران فکر کند و هنوز هم خودش را فراموش می کند.

کانون قسمتی از زندگی من است، قسمتی از اندیشه من، قسمتی از آنچه در ریه های من جاری _____ان دارد.

هیچ وقت در خانه ما بحثی درباره معلولیت من و مادر بچه ها پیش نیامد، بچه ها هیچ وقت معلولیت ما را ندیدند، آنها ما را باور داشتند، درست مثل یقینی که از سپیده صبح در ذهن شان بود، تجملات هرگز به خانه ما پا نگذاشت و شاید همین تفاوت های زندگی من با دیگران است.

شاید پس از ۱۷ سال کار و تلاش در کنار سکوتی که تنها نشانگر فروتنی است اینها حرف های کمی برای گفتن باشند حرف هایی که فقط یک وجب، یک مشت از یک دنیا تلاش را بازگو می کنند و فقط یک قسمت کوچک از یک سناریو را به تصویر می کشند اما همه کسانی که در این ۱۷ سال پایه پای «حجت اله یوسفی» عضو هیات مدیره و مدیرعامل سابق کانون توانا از خود گذشتگی ها و با دست خالی مبارزه کردن هایش را دیده اند خوب می دانند منظور ما از این حرف های کم چیست.

آنها خوب می دانند که این حرف های کم یعنی گذاشتن یک عمر پای هدف هایی که زندگی ات را پای معامله می کشند و سکوت در برابر ناملایماتی که شاید فقط عصاهایت یگانه تماشاگران آنها باشند.

این گفتگو حاصل گپ و گفتی کوتاه با مردی است که به تعبیر مدیرعامل فعلی کانون هرگز از خودش حرف نمی زند.

لطفا خودتان را برای خوانندگان پیک توانا معرفی کنید؟

-حجت اله یوسفی هستم از ناحیه دو پا معلولیت جسمی حرکتی دارم و هم اکنون در کنار فعالیت های کانون، در سازمان جهاد کشاورزی هم شاغلم. دو فرزند دارم که از کودکی با کانون بزرگ شده اند و با مقوله معلولیت به خوبی آشنا هستند اما در حال حاضر به دلیل مشغله های تحصیل و زندگی با کانون همکاری چندانی ندارند.

چند سال مدیرعامل کانون توانا بوده اید؟ آیا قبلاً سابقه فعالیت در این حوزه را داشتید؟

من از سال ۷۴ تا سال ۹۰ حدود ۱۶ سال مدیرعامل کانون توانا بودم و قبل از آن سال ها، در بعضی از تعاونی هایی که زیر نظر جهاد هستند عضو هیات مدیره بوده و تجربه کاری و مدیریتی داشتم.

آیا مدیریت در مجموعه کانون توانا کار سختی بود؟ چرا تصمیم گرفتید از این سمت کناره گیری کنید؟

کانون در شروع کار از نظر مالی و امکانات صفر بود و ما در آن سال ها در شرایطی بودیم که باید واحدها و پروژه های مورد نظر را ایجاد و واحدهای ایجاد شده را مدیریت و اداره می کردیم و به جز این موارد باید امکانات و بودجه لازم را هم فراهم می کردیم و همچنین باید تمهیداتی اندیشیده می شد که همه فعالیت ها با اهداف و اندیشه های کانون منطبق باشند به عنوان مثال یکی از این اندیشه ها ممنوعیت درخواست کمک بلاعوض از مردم بود چرا که ما دریافت کمک بلاعوض را مخالف کرامت انسانی فرد معلولان می دانیم بنابراین با توجه به اینکه بودجه دولتی نداشتیم و از طرفی کمک بلاعوض هم دریافت نمی کردیم و نمی کنیم برای اینکه بتوانیم توانایی فکری معلولان را نشان دهیم باید کاملاً خودکفا و مستقل عمل می کردیم و نام کانون توانا و واحد های آن به درستی مطرح می شد. که به لطف خدا محقق شد.

در حال حاضر کانون دارای حدود ۵۰ واحد پروژه فرهنگی، اجتماعی، اشتغال زایی، مسکن سازی، آموزش و... است و مدیرعامل که مدیر اجرایی است باید برای تمام این واحدها و پروژه ها وقت کافی داشته باشد و پیشگام معاونت و مسئولان این واحدها حرکت کند و چون من با توجه به مشغله کاری فرصت و وقت لازم را برای این کار نداشتم و احساس می کردم با این روند به اهداف کانون لطمه خواهد خورد به همین دلیل پیشنهاد کردم که

فرد دیگری به عنوان مدیرعامل انتخاب شود تا کانون با سرعت بیشتری بتواند به اهداف خود برسد چرا که معتقدم بعضی مواقع با قبول سمت و عنوان خدمت می کنیم و بعضی مواقع با کناره گیری از آن.

دوره مدیریت خود را چگونه ارزیابی می کنید؟ همکاری سازمان های دولتی با شما چگونه بود؟

ارزیابی را باید از هیات مدیره و اعضاء کانون و کارشناسان پرسید اما در بحث همکاری سازمان های دولتی باید بگویم که بعضی از مدیران سازمان ها از روی اعتقادات و انسان دوستی برخوردهای خوب مثبت می کردند و بعضی هم کاملاً سلیقه ای عمل می کردند و حتی حقوق قانونی کانون را نادیده می گرفتند.

نظر شما در مورد نحوه مدیریت در سازمان های مردم نهاد معلولان کشور چیست؟

جایگاه سازمان های مردم نهاد هنوز برای سازمان های دولتی به وضوح تعریف نشده؛ بنابراین مدیریت در سازمان های مردم نهاد معلولان مسئولیتی بسیار سنگین است چرا که عده ای از معلولان در بسترهای بیماری هستند و بسیاری از آنها به دلیل فقر فرهنگی خانواده ها دور از چشم مردم نگه داری می شوند و تعدادی هم به لحاظ فقر مالی ادامه تحصیل نمی دهند و درمان بسیاری از آنها با مشکل مواجه است و یا بدون مسکن و بیکار هستند.

آینده معلولان ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟

به نظر من آینده خوبی در انتظار معلولان ایران است البته این آینده به خود معلولان هم بستگی دارد زیرا قوانین حمایت از معلولان در حال تکمیل است و بعضی از آنها کم و بیش اجرا می شوند هر چند روند اجرایی هنوز کند است.

شما یکی از اعضای هیات مدیره کانون توانا هستید با کناره گیری از سمت مدیرعاملی برنامه آینده و نوع فعالیت شما با کانون چگونه خواهد بود؟

هیات مدیره کانون با ریاست آقای موسوی پیگیر استحکام بخشی اهداف کانون و امور زیر بنایی معلولان است من هم به عنوان یکی از اعضای هیات مدیره هدف واحدی را دنبال می کنیم و من امیدوار هستم پس از بازنشستگی وقت بیشتری را به کانون اختصاص دهم و توفیق خدمت بیشتری داشته باشم.

کانون در دوره مدیریت شما با کانون فعلی چه تفاوت هایی دارد؟

بدون شک کانون با مدیریت عاملی مهندس هادی پور که وقت آزاد دارند و شایستگی این مسئولیت را هم دارند، بهتر خواهد بود.

اگر در آینده دوباره به شما پیشنهاد شود که مدیرعامل کانون توانا بشوید آیا این پیشنهاد را می پذیرید؟

هدف ما ایجاد یک نهاد مردمی بین المللی با اندیشه های متعالی است پس باید این مسئولیت (مدیرعاملی) را چند نفر دیگر هم در کانون تجربه کنند، تا در آینده مدیران با تجربه و کارآمدی داشته باشیم.

از خاطرات زمانی که کانون امکاناتی نداشت، برایمان بگویید.

کانون در زمان تشکیل از نظر مالی توان چندانی نداشت، هریک از اعضاء تصمیم گرفتند لوازمی را به کانون اهدا کنند بنابراین یکی از اعضاء سماور آورد، دیگری استکان و نفر بعدی بخاری و... ما برای تهیه وسایل اولیه به چیزی پول ندادیم. در یکی از روزهای زمستان بخاری کانون که نفتی هم بود (چون آن وقت ها هنوز گاز نداشتیم) خراب شد و

ما درست همان روز مهمان داشتیم و در سرما هم که نمی توانستیم به کارمان ادامه دهیم بنابراین مهمان آن روز به کمک مان آمد و به اتفاق مهمان بخاری را سرویس کردیم، دوده های آن را بیرون ریختیم و بخاری را روشن کردیم و بعد جلسه کاری با مهمان را گذاشتیم.

شنیده ایم شما اولین کسی بودید که تشکیل کانون را پیشنهاد داد، بفرمایید چطور شد به این فکر افتادید و آیا کانون امروز همانی است که شما ۱۷ سال قبل در ذهن خود تصور می کردید؟

من همیشه کار گروهی و اجتماعی را دوست داشتم و از دغدغه و مشکلات معلولان هم آگاه بودم و فکر می کردم با کار جمعی می شود به مشکلات پرداخت و موفق شد بنابراین برای اولین بار در یک جمع ورزشی، پیشنهاد تاسیس کانون را دادم و مدتی بعد این پیشنهاد مورد موافقت آقای موسوی که هم اکنون رئیس هیات مدیره هستند و دوستان دیگر قرار گرفت و با توجه به درایت، تجربه، اعتقادات و اندیشه های تازه آقای موسوی، ایشان این کانون را بنیان گذاری کردند.

کانون توانا پیشرفت خوبی داشته ولی ایده آل ما این است که تمام معلولان کشور از اثرات مفید و مثبت کانون توانا بهره مند شوند.

چطور شما به عنوان اولین مدیرعامل کانون انتخاب شدید؟

کانون در اولین سال های تشکیل خود نیاز به مدیرعاملی داشت که کار گروهی ایجاد کند و به نیروهای مردمی و به خصوص به معلولان انسجام بدهد و مانع انشعاب و تفرقه شود هیات مدیره کانون و به خصوص آقای سید محمد موسوی در آن سال ها مرا برای

مدیرعاملی انتخاب کردند و من هم به همراه دوستان دیگر در هیات مدیره تمام سعی و تلاش خود را به کار گرفتیم تا بیشترین و بهترین کار و خدمت را انجام دهیم.

یکی از آرزوهایتان؟

اجرائی شدن کامل قانون جامع حمایت از حقوق معلولان.

اولین حس شما با شنیدن کلمات زیر؟

عصا: همراه من هنگام طواف خانه خدا
کانون معلولین توانا: پایگاه معلولان ایران
مناسب سازی: باز کردن زنجیر از پای معلولان
مجله پیک توانا: ماهنامه مزده حمایت از معلولان
سید محمد موسوی: اساتذت و اندیشه
همسر: دعای پشت سرم.

منبع: رقیه بابایی، وب سایت کانون معلولین توانا

در بخش ■ معلولان موفق ایرانی

معلولیت جسمی سبب قدرت روح میشود(ورود بدون امید ممنوع)

رسیدن به کمال!!

در نیویورک، بروکلین، در ضیافت شامی که مربوط به جمع آوری کمک مالی برای مدرسه مربوط به بچه های دارای ناتوانی ذهنی بود، پدر یکی از این بچه ها نطقی کرد که هرگز برای شنوندگان آن فراموش نمی شود...
او با گریه گفت: کمال در بچه من "شایا" کجاست؟ هر چیزی که خدا می آفریند کامل است.

اما بچه من نمی تونه چیزهایی رو بفهمه که بقیه بچه ها می تونند.
بچه من نمی تونه چهره ها و چیزهایی رو که دیده مثل بقیه بچه ها بیاد بیاره.
کمال خدا در مورد شایا کجاست!؟

افرادی که در جمع بودند شوکه و اندوهگین شدند...
پدر شایا ادامه داد: به اعتقاد من هنگامی که خدا بچه ای شبیه شایا را به دنیا می آورد، کمال اون بچه رو در روشی می گذارد که دیگران با اون رفتار می کنند و سپس داستان زیر را درباره شایا گفت:

یک روز که شایا و پدرش در پارکی قدم می زدند تعدادی بچه را دید که بیسبال بازی می کردند.

شایا پرسید : بابا به نظرت اونا منو بازی میدن...!؟

پدر شایا می دونست که پسرش بازی بلد نیست و احتمالاً بچه ها اونو تو تیمشون نمی خوان، اما او فهمید که اگه پسرش برای بازی پذیرفته بشه، حس یکی بودن با اون بچه ها می کنه.

پس به یکی از بچه ها نزدیک شد و پرسید: آیا شایا می تونه بازی کنه؟! اون بچه به هم تیمی هاش نگاه کرد که نظر آنها رو بخواهد ولی جوابی نگرفت و خودش گفت: ما 6 امتیاز عقب هستیم و بازی در راند 9 است.

فکر می کنم اون بتونه در تیم ما باشه و ما تلاش می کنیم اونو در راند 9 بازی بدیم... در نهایت تعجب، چوب بیسبال رو به شایا دادند! همه می دونستند که این غیر ممکنه زیرا شایا حتی بلد نیست که چطوری چوب رو بگیره!

اما همینکه شایا برای زدن ضربه رفت، توپ گیر چند قدمی نزدیک شد تا توپ رو خیلی اروم بیاندازه که شایا حداقل بتونه ضربه ارومی بزنه...

اولین توپ که پرتاب شد، شایا ناشیانه زد و از دست داد! یکی از هم تیمی های شایا نزدیک شد و دوتایی چوب رو گرفتند و روبروی پرتاب کن ایستادند.

توپگیر دوباره چند قدمی جلو آمد و آروم توپ رو انداخت.

شایا و هم تیمیش ضربه ارومی زدند و توپ نزدیک توپگیر افتاد، توپگیر توپ رو برداشت و می تونست به اولین نفر تیمش بده و شایا باید بیرون می رفت و بازی تمام می شد...

اما بجای اینکار، اون توپ رو جایی دور از نفر اول تیمش انداخت و همه داد زدند: شایا، برو به خط اول، برو به خط اول!!!

تا به حال شایا به خط اول ندویده بود! شایا هیجان زده و با شوق خط عرضی رو با شتاب دوید.

وقتی که شایا به خط اول رسید، بازیکنی که اونجا بود می تونست توپ رو جایی پرتاب کنه که امتیاز بگیره و شایا از زمین بره بیرون، ولی فهمید که چرا توپگیر توپ رو اونجا انداخته! توپ رو بلند اونور خط سوم پرت کرد و همه داد زدند: بدو به خط 2، بدو به خط 2!!! شایا بسمت خط دوم دوید.

در این هنگام بقیه بچه ها در خط خانه هیجان زده و مشتاق حلقه زده بودند...

همینکه شایا به خط دوم رسید، همه داد زدند: برو به **3** !!!

وقتی به **3** رسید، افراد هر دو تیم دنبالش دویدند و فریاد زدند: شایا، برو به خط خانه...!

شایا به خط خانه دوید و همه **18** بازیکن شایا رو مثل یک قهرمان رو دوششان گرفتند مانند اینکه اون یک ضربه خیلی عالی زده و کل تیم برنده شده باشه...
پدر شایا در حالیکه اشک در چشم هایش حلقه زده بود گفت: اون **18** پسر به کمال رسیدند...

این رو تعمیم بدیم به خودمون و همه کسانی که باهاشون زندگی می کنیم. هیچ کدوم ما کامل نیستیم و در جایی از وجودمون ناتوانی هایی داریم. اطرافیان ما هم همینطور هستند. پس بیایید با آرامش از ناتوانی های اطرافیانمون بگذریم و همدیگر رو به خاطر نقصهامون خرد نکنیم. بلکه با عشق، هم خودمون رو به سمت بزرگی و کمال ببریم و هم به اطرافیانمون اعتماد به نفس هدیه کنیم.

|+| نوشته شده توسط امید در پنجشنبه هجدهم خرداد **1391** و ساعت **9:55** نظر بدهید

چه کسی باید شرمنده باشد ؟

به سختی خودش را از تا کسی بیرون می کشد، دو نفر پیاده می شوند تا به او کمک کنند، زیرچشمی نگاهشان می کند: "بخشید، شرمنده ام، باعث زحمت شدم..."

با گفتن این جمله‌ها روی ویلچرش می‌نشیند و با قدرت چرخ‌ها را می‌گرداند، می‌خواهد به پیاده‌رو برود اما از پل خبری نیست! چرخ را می‌چرخاند، در عرض خیابان به جلو می‌راند، سربالایی خیابان به بازوهایش فشار می‌آورد، به پل می‌رسد، عرض پل بسیار باریک است، ویلچر عبور نمی‌کند، طول خیابان را بالا می‌راند تا به پل بعدی برسد، بخشی از پل آهنی نیاز به تعمیر دارد، یکی از چرخ‌های ویلچر داخل میله‌های شکسته پل گیر می‌کند، چند نفر می‌بینند به کمکش می‌آیند "بخشید، شرمنده‌ام، باعث زحمت شدم..."

حالا به پیاده‌رو رسیده، مقابل در ورودی ساختمان، پنج پله انتظارش را می‌کشند، تقلا می‌کند تا از پله‌ها بالا می‌رود، اما چرخ‌های بزرگ ویلچر طاقت فشار را ندارد، نزدیک است واژگون شود، دو عابر سر می‌رسند و دو سمت ویلچرش را می‌گیرند او را بالا می‌برند "شرمنده‌ام، بخشید باعث زحمت شدم..." و داخل ساختمان باید به طبقه دوم برود و...

تردد معلولان در سطح شهر قصه پرغصه‌ای است که در لابه‌لای وعده‌های مدیران شهری گم شده است. روز معلولان که سر می‌رسد خیلی‌ها کف می‌زنند و هورا می‌کشند و از اجرای حمایت‌های مالی و معنوی می‌گویند، اما همیشه پای حمایت از معلولان می‌لنگد.

هر سال از مناسب سازی فضای شهری برای معلولان از نایب‌نایان گرفته تا ناشنوایان و معلولان جسمی - حرکتی خبرهایی می‌رسد، اما شهرها وسیع‌تر از آن هستند که اصلاح چند کوچه و خیابان دردی از معلولان دوا کند.

پیاده‌روهای ناامن و سنگلاخی، نبود پل‌های ایمن، وجود مانع و نیز نبود وسایل حمل‌ونقل ویژه معلولان بسیاری از آنها را با وجود داشتن استعداد تعامل اجتماعی منزوی کرده است.

در بسیاری از کشورها برای عبور و مرور راحت معلولان، چراغ‌های راهنمایی مخصوص تعبیه شده و کلید این چراغ‌ها در ارتفاعی نصب شده که معلول بتواند براحتی آن را از روی صندلی چرخدار کنترل کرده و با امنیت از عرض خیابان بگذرد، همچنین وجود علائم برجسته در ابتدای خط‌کشی خیابان‌ها، ایستگاه اتوبوس، پارک‌ها و اماکن عمومی می‌تواند تا حدود زیادی نابینایان را راهنمایی و کمک کند، اما در ایران گویا فقط حقوق معلولان در همایش‌ها و مراسم نمادین در روزی مثل **12** آذر امسال که روز معلول نامگذاری شده است خلاصه می‌شود، تا فردا که حقوق معلولان و وعده‌های مسوولان از سهمیه استخدام در مراکز دولتی تا رفاه و امنیت تردد در شهرها فراموش شود ...

امید به زندگی

میترا فرازنده سی و هفت ساله، اهل اسالم در استان گیلان، با توجه به معلولیتی که شرایط زندگی عادی را بسیار سخت کرده، نقاشی های بسیار زیبایی خلق می کند که ارزش هنری بسیاری دارد.

میترا فرازنده ۲۷ ساله ساکن منطقه اسالم در استان گیلان. دختری که در اوج معلولیت بدون حتی کوچکترین آموزشی و به صورت ذهنی نقاشی های بسیار زیبایی را خلق میکند که ارزشهای هنری فراوانی دارند. دختری با ۸ سنگ کلیه که به خونریزی کلیه و استیگمات شدید چشمی نیز دچار شده است و به خاطر شرایط جسمی اش متخصصان قادر به عمل او نیستند به عبارت ساده تر پزشکان جوازش کرده اند. میترایسی که ۷۵ سانت قد و بیش از ۲۰ کیلو وزن ندارد اما انقدر روح بزرگی دارد که سالها بیماری و سنگ کلیه خود را از والدین خود مخفی کرد تا ضجه های شبانه پدرش و بی قراری های مادرش را نبیند و باعث ناراحتی آنها نشود. دارای پدر و مادری که ۳۲ سال است حسرت در آغوش کشیدن میترا بردشان مانده زیرا استخوانهای میترا آنقدر نرم و شکننده است که با کوچکترین فشاری در هم میشکند و مدتها او را عذاب میدهد به ناچار او را بر روی تکه ای تخته گذاشته و حمل میکنند. بیشتر رفت و آمد و کارهای روزانه میترا با یک فرغون که نام آن را پژو GLX گذاشته توسط خواهرش جمیله که او نیز از نعمت شنوایی و صحبت کردن محروم است انجام میشود. اینها گوشه ای از زندگی دختری است که با وجود این همه سختی و معلولیت شدید باز امید خود را از دست نداده است.









به علت نرم و شکننده بودن استخوانهای میترا فرازنده معلول هنرمند، جابجایی او از طریق انتقال بروی تخته چوب و فرغون توسط خواهرش صورت میگیرد



عیادت کودکان روستایی از میترا فرازنده معلول هنرمند



صرف غذا میترا فرازنده معلول هنرمند در کنار خانواده



ابراز احساسات خانواده به میترا فرازنده معلول هنرمند



به علت نرم و شکننده بودن استخوانهای میترا فرازنده معلول هنرمند جابجایی او از طریق انتقال بروی تخته چوب صورت میگیرد توسط خواهرش



به علت نرم و شکننده بودن استخوانهای میترا فرازنده معلول هنرمند، جابجایی او از طریق انتقال بروی تخته چوب و فرغون توسط خواهرش صورت میگیرد



جابجایی میترا فرازنده معلول هنرمند توسط خواهرش



صرف صبحانه میترا فرازنده معلول هنرمند در کنار خانواده



انگشتر فیروزه میترا فرازنده



گذراندن اوقات فراغت میترا فرازنده معلول هنرمند در کنار ساحل



به علت نرم و شکننده بودن استخوانهای میترا فرازنده معلول هنرمند، جابجایی او از طریق انتقال بروی تخته چوب و فرغون توسط خواهرش صورت میگیرد



به علت نرم و شکننده بودن استخوانهای میترا فرازنده معلول هنرمند، جابجایی او از طریق انتقال بروی تخته چوب و فرغون توسط خواهرش صورت میگیرد



حضور میترا فرازنده معلول هنرمند در عروسی بستگان



حضور میترا فرازنده معلول هنرمند در عروسی بستگان



منجوق دوزی شگفت انگیز این بانوی معلول هنرمند



مصرف دارو میترا فرازنده معلول هنرمند

تصاویر از فشن مخصوص افراد معلول و ناتوان جسمی و ذهنی



بدون شرح!

برای آنکه افراد معلول و ناتوان جسمی و ذهنی بتوانند اعتماد به نفس خود را بدست آورند یک سری دوره مسابقات فشن برای این افراد برگزار شد که تصاویر آن را مشاهده می نمائید:























کارت شناسایی هوشمند دانشجویی
Electronical Post-Graduate Student Card

نام خانوادگی و نام : نظری گندشمین - محمد

شماره دانشجویی: **موفقیت**

نام پدر: **موفقیت**

کد ملی: **موفقیت**

رشته تحصیلی: روانشناسی عمومی

تاریخ اعتبار: **موفقیت**

مقطع: کارشناسی ارشد

مدیر حراست

دانشگاه محقق اردبیلی

کد ده رقمی

موفقیت
www.nabnews.com/blog.com

جمهوری اسلامی ایران
 سازمان برزنی کشور

نام و نام خانوادگی: محمد نظری گندشمین

نوع معلولیت: جسمی حرکتی

شدت معلولیت: خیلی شدید ۹۶٪
 دکتر بهزاد داوودنیا

استان: اردبیل

مدیر کل بهزیستی

آنچه یک معلول (محمد نظری گندشمین) می اندیشد

محمد نظری گندشمین

کارشناس ارشد روانشناسی

کارشناس امور بهزیستی

09143542328

M.N.G

۹۶٪

معلولیت

با ۴٪

به دنبال موفقیت

Nazaribest@yahoo.com

nazaribest.samenblog.com

<http://ketabesabz.com/authors/1505/محمد-نظری-گندشمین/>



www.PoVE.COM